فصلنامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق
سال ششم، تابستان ۱۳۹۲، شماره ۲۰
صفحات ۱۱۸ ـ ۹۳

PAZHUOHESH NAMEH-E AKHLAGH
A Research Journal
Vol. 6, Summer 2013, No. 20

بازشناسی ادب و تفاوت آن با اخلاق

محمد هدایتی*

چکیده

براساس تحلیلی لغوی، در واژه ادب مفاهیمی چون ظرافت و تازگی، مقبولیت و جذابیت، دوام و ماندن نهفته و در اصطلاح برای آن توصیفات گوناگونی شده است که همه آنها به نوعی هیئت نیکو، صورت شایسته، شکل پسندیده و حالت آراسته بازمی‌گردد؛ هرچند برخی از آنها که به صورت عادت و رسوم و قرارداد، ساخته پدیده‌های اجتماعی هستند، الزاماً واقعیتی اخلاقی و حقیقتی ارزشی ندارند. ادب با اینکه غالباً از صفات خوب و فضائل اخلاقی برمی‌خیزد و نیز سبب رسوخ صفات درونی و فراهم شدن ملکات می‌شود، موضوع آن تنها رفتار آدمی است و صفات را دربر نمی‌گیرد. همچنین از جهت اینکه تنها در قالب‌های نیکو ارائه می‌شود و در شیوه به‌کارگیری، بیشتر دستخوش تحولات و دگرگونی‌ها قرار می‌گیرد، با اخلاق تفاوت پیدا می‌کند.

واژگان کلیدی

ادب، اخلاق، عادت، رسم، فرهنگ، سنت.

طرح مسئله

ادب منظر چشم‌نواز و تحسین‌برانگیزی از اخلاق است که با شکل زیبا و هیئت آراسته خود به افعال انسان نیکویی و ظرافت می‌بخشد و در اثر آن، کردار آدمی ویژگی‌ای پیدا می‌کند که به ستودن و تمایل وامی‌دارد. این واژه از جهت مفهوم و اصطلاح و تفاوت آن با اخلاق کمتر مورد تبیین قرار گرفته و از این

*. استادیار دانشگاه معارف اسلامی. m.hedayati1348@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۲۰

جهت گاهی با اخلاق یکی پنداشته می‌شود. موضوع ادب تنها رفتار است و به صورت فعل و ترک و انجام و اجتناب و گفتار و کردار نمود پیدا می‌کند و چون با محاسبه متغیرها و سنجش شرایط اخلاقی و نتیجه‌گیری حکیمانه صورت می‌گیرد، نقش خرد و عقل در آن بیش از اخلاق است. یکی از فواید مهم آداب این است که می‌تواند رعایت رفتارهای اخلاقی را که در ضمن قالب‌های نیکو انجام می‌شود، اجتناب‌ناپذیر کند و اخلاقی بودن را در علم و عمل حفظ نماید. در این صورت، بهانه‌ها و توجیهاتی که در کنار گذاشتن محاسن اخلاقی هم در روابط اجتماعی و هم در چالش‌های مطرح‌شده بین دین و اخلاق بیان می‌شوند، قابلیت بازنگری بیشتری پیدا می‌کنند؛ توجیهاتی مانند اهمیت و ارتکاز بیشتر بر فضائل باطنی، عدم قابلیت لازم رعایت اخلاق در طرف مقابل، اشتغال به امر اهم و رعایت مصلحت مهم‌تر و نیز بی‌اعتنایی عمومی به اخلاقیات از آن جهت که امور ترجیحی زیادی بوده، لازم و واجب به حساب نمی‌آیند. البته ادب در یک معنا و در اثر توسعه مادی در جوامع، براساس زیباپسندی جامعه و به‌عنوان صرف آداب و رسوم بیان می‌شود؛ در این صورت کسانی که در بستر فرهنگی خاصی از جهت باورها و مبانی تربیتی رشد کرده‌اند و در زیباشناسی قالب‌های رفتاری متفاوت از گروه دیگری که در بسترهای دیگرند، می‌اندیشند، چه‌بسا در تعامل با این گروه به بازنگری و تغییر در برخی از احکام رفتاری کشانده شوند.

واژه «ادب» در قرآن کریم به کار نرفته است؛ اما قرآن ادبستان الهی و سفره زیبای آداب و کتاب ادب خداوند متعال است. نبی اکرمﷺ فرمود: «لیس من مؤدب إلا و هو یحب أن یؤتي أُدبه و انّ أدب الله القرآن: هیچ ادب‌کننده‌ای نیست جز اینکه دوست دارد که ادب او نمایان شود، و به‌درستی که ادب خداوند قرآن است.» (دارمی، ۱۴۲۶: ۲ / ۲۹۳)

آنچه شخصیت و منش آدمی را پربها و ارزشمند می‌سازد و او را از رسته جنبندگان به صف آدمیان و از رتبه آدمیان به اوج ملکوتیان پرواز می‌دهد، آراستگی به ادب و ظرافت‌های اخلاقی است. در آموزه‌های دینی اهمیت فوق‌العاده‌ای به مسئله ادب داده شده است و این امر بازتاب گسترده‌ای در احادیث دارد.[۱]

---

۱. امام رضاؑ: «إن جبرئیل هبط إلی رسول الله فقال ان الله عزوجل یقرأ علیک السلام و یقول لک: اقرا بسم الله الرحمن الرحیم: ولاتمدن عینیک إلی ما متعنا به أزواجاً منهم، الآیة، فأمر النبيﷺ منادیاً ینادي: من لم یتأدب بأدب الله تقطّعت نفسه علی الدنیا حسرات؛ وقتی آیه شریفه: «چشم خود را به نعمت‌های مادی که به گروه‌هایی از کفار و مخالفین داده‌ایم، میفکن» نازل شد، پیامبر اکرمﷺ دستور دادند که یک منادی این مطلب را با صدای بلند به گوش مردم برساند که هرکسی به ادب خداوند مؤدب نشود، جانش با تأسف بر دنیا و حسرت جدا می‌شود. (منسوب به امام رضا، ۱۴۳۰: ۳۶۴) امیرالمؤمنینؑ هم به کمیل فرمود: «یا کمیل إن رسول اللهﷺ أدبه الله و هو أدّبني و أنا أؤدب المؤمنین و أورّث الآداب المکرمین؛ ای کمیل! به‌راستی رسول خدا را خداوند ادب کرد و او مرا ادب نمود و من مؤمنان را ادب می‌کنم و برای اهل کرامت، آداب را به ارث می‌گذارم (یا آداب بزرگ و ارجمندی را به ارث می‌گذارم.» (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۲۳: ۱۱۹) نیز از پیامبر اکرمﷺ است که: «أنا أدیب الله و علي أدیبي: من ادب‌شده و تربیت‌یافته خداوندم و علیؑ تربیت‌یافته و

به نظر می‌رسد این اهمیت و تأکید برای آن است که آداب از یک‌سو در ظاهر، رفتارهای انسان‌ها را در هر شرایطی به نیکویی و پسند و مقبولیت عمومی مزیّن می‌کنند و لطافت و گرمی محاسن اخلاق را در جامعه می‌گسترانند، و از سوی دیگر، انجام پیوسته آداب در نهادینه ساختن فضائل اخلاقی در لایه‌های درونی انسان به صورت ملکات و خوی‌های ثابت و باطنی مؤثر است. پویندگان مسیر تهذیب و پرورش فضائل اخلاقی از آداب کمک می‌گیرند و از برون، زمینه تطهیر و نورانیت درون را فراهم می‌سازند.

واژه «ادب» از سده‌های نخستین در نوشته‌های دانشمندان اسلامی به کار برده شده است و نویسندگان گاه در نام‌گذاری تألیفات خود از آن استفاده می‌کرده‌اند. کتاب‌هایی مانند: *أدب الجلیس* نوشته ابوالعباس مبرد بغدادی (۲۸۵ ق)، *أدب النفس* اثر ابوالعباس احمد بن محمد سرخسی (۲۸۶ ق)، *الآداب الحمیدة و الأخلاق الحسنة* تألیف محمد بن جریر طبری (۳۱۰ ق) و *أدب الدنیا و الدین* نوشته علی بن محمد ماوردی (۴۵۰ ق). (بنگرید به: افندی، بی‌تا: ۱ / ۴۲ به بعد؛ ۳ (ذیل کشف الظنون) / ۴ به بعد) همچنین *کتاب الآداب* اثر قاضی واقدی (۲۰۷ ق)، *آداب النفس* تألیف ابوجعفر احمدبرقی (۲۸۰ ق)، *الآداب و المواعظ* اثر ابوطاهر شیبانی (۳۰۱ ق)، *الآداب و مکارم الأخلاق* تألیف ابوالقاسم علوی (۳۵۲ ق) و *آداب العرب و الفرس* نوشته ابوعلی مسکویه رازی (۴۲۱ ق). (بنگرید به: آقا بزرگ طهرانی، ۱۴۳۰: ۱ / ۱۰ به بعد)

این نوشتار با روش گردآوری اطلاعات و با شیوه‌ای تحلیلی و توصیفی به ریشه‌شناسی واژه ادب پرداخته تا با رویکردی نو به معنای پایه‌ای ادب و سپس آشنایی با مفاهیم اصطلاحی آن، معنای ادب را واکاوی کند و تفاوت آن را با اخلاق آشکار سازد.

هرچند پژوهش درباره ادب از زوایای دیگری غیر از معناشناسی ـ همچون جایگاه دین در ادب،

ادب‌شده من.» (طبرسی، ۱۴۱۱: ۱۴) «المؤمن یتأدب بأدب الله سبحانه: مؤمن با ادب خداوند سبحان خود را ادب و تربیت می‌کند.» (أحد الحفاظ من أعلام الإمامیة، ۱۴۲۶: ۱۱۵) حضرت امیرؑ فرمود: «لکل أمر أدب: برای هر کار و امری ادبی وجود دارد.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۸۰) و «من تأدب بأدب الله عزوجل أدّاه الی الفلاح الدائم: کسی که خود را به ادب الهی مؤدب ساخت، این کار او را به رستگاری دائمی می‌کشاند.» (منسوب به امام حسن عسکریؑ، ۱۴۰۹: ۱۶) همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مرحوم سید محمد صدر در *فقه الأخلاق*، (۱۴۱۹: ۱ / ۱۱) با تقسیم اخلاق به معمّق و غیر معمّق، اولی را مربوط به صفات و فضائل درونی و دومی را درباره آداب و رفتار ظاهری و حسن رفتار و خوش‌برخوردی می‌داند. آنگاه توصیه و اهتمام احادیث به قسم دوم را بیشتر از فقه می‌داند: «و من هنا کانت المصلحة الضروریة تقتضي ظهور المعصومین أمام الناس بمظهر الظاهر و غض النظر عن الباطن أو مستوي الأخلاق المعمق سواء ذلک في سلوکهم الشخصي أو في أفعالهم أو تعالیمهم، و هذا ما یفسر أن ما وردنا عنهم من أحادیث الفقه أکثر مما وردنا من أحادیث الأخلاق غیر إننا إذا أخذنا من الأخلاق جانبها الظاهري و هو حسن معاملة الآخرین فسوف یمکن إنکار هذه النتیجة الأخیرة و التأکید علی أن ما وصلنا من الأحادیث الأخلاقیة بهذا المعنی لایقل عن الأحادیث الفقهیة بل یفوقها عدداً بقلیل أو کثیر.»

چالش‌های اخلاقی ادب مانند عادت، دورویی و نفاق و نیز چالش‌های معرفتی ادب مانند نسبیت‌گرایی ـ نیز سزاوار پیگیری و تحقیق است.

لغت‌شناسی ادب

ادب واژه‌ای عربی[۱] است که از این سه حرف در زبان عربی، شش لغت استعمال شده است: «أدب»، «دأب»، «بأد» «بدء»، دبأ»، «أبد»؛ هرچند استعمال لغت «بأد» کم و ناچیز است. براساس اشتقاق کبیر و با مراجعه به معانی ای که این لغات شش‌گانه در آن استعمال شده‌اند، می‌توان به مفاهیم اصلی و مشترک در جوهره چینش این سه حرف پی برد. این مفاهیم ریشه‌ای و بنیادین در لغاتی که از این سه حرف وضع و ساخته شده‌اند، شامل پنج معنا می‌شود:

۱. دعوت و خواندن[۲]

۲. جمع و پوشش[۳]

روایت زیر می‌تواند شاهدی برای این دو معنا باشد: «عن رسول الله ﷺ: «إن هذا القرآن مأدبة الله في الأرض فتعلّموا من مأدبته: به‌درستی این قرآن پذیراییِ آماده خداوند روی زمین است؛ پس از این سفره الهی علم آموخته، بهره گیرید.» (دارمی، ۱۴۲۶: ۲ / ۲۹۲)[۴]

---

۱. البته برخی این لغت را در اصل غیر عربی دانسته و آن را یونانی یا سامی، فارسی باستان، پهلوی یا سومری دانسته‌اند. (دراین‌باره بنگرید به: موسوی بجنوردی و دیگران، ۱۳۸۷: ۷ / ۲۹۷)

۲. برای نمونه بنگرید به: لغت ادب: «أدبه: دعاه إلى طعامه و الأُدبة و المأدُبة والمأدَبة: طعام صنع لدعوة أو عرس» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۵۶؛ زبیدی، ۱۳۸۵ ق: ۲ / ۱۳؛ ابن‌اسحاق السکیت، ۱۳۶۶: ۶۱۴؛ ابن‌اثیر، ۱۴۲۹: ۱ / ۳۰؛ زمخشری، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۰؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۱ / ۷۴) و لغت «دأب»: «السوق الشديد و الطرد.» (فیروزآبادی، همان: ۷۷) طرد به معنای آب بارانی است که با بول چارپایان جمع شده است یا به قرینه تضاد، موجب طرد و رمیدن می‌شود (ضد خواندن و دعوت کردن) و لغت «بدء»: «أبدأت من الأرض إلى أخرى» (زبیدی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۳۸) و «أبديه: أبرزه إلى المرعي» (زمخشری، ۱۴۱۲: ۱ / ۸۵) و «بدء من أرضه: خرج» (فیروزآبادی، همان: ۳۳) و لغت «دبأ»: «الدَبأة: الفرار.» (همان: ۳۹) همان‌طور که اشاره شد، در لغت عرب شایع است که گاهی از یک ریشه، معنای متضاد اراده می‌شود. همچنین لغت «أبد»: «ناقة مؤبدة، إذا كانت وحشية معتاصة» (همان:۲۴۰) و «الأوابد هي نُفَّر الوحوش.» (زمخشری، بی‌تا: ۱)

۳. برای نمونه بنگرید به: لغت «أدب»: «آدَبَ البلاء: ملأها قسطاً و أدب البحر كثرة مائه» (فیروزآبادی، همان: ۵۶) «و الأدب أن تجمع الناس إلى طعامک» (ابن‌فارس، همان: ۱ / ۷۴) و لغت «بدء»: «البدء: المفصل و العظم بما عليه من اللحم» (زبیدی، همان: ۱ / ۱۴۰) و لغت «دبأ»: «الدبأه، دبأه و عليه: غطاه و آراه» (همان: ۱ / ۲۲۰) و لغت «أبد»: «الأبد عبارة عن مدة الزمان الممتد الذي لايتجزء كما يتجزء الزمان» (همان: ۷ / ۳۷۱) و «أمة أبد أي ولود.» (فیروزآبادی، همان: ۲۴۰)

۴. نیز بنگرید به: شریف مرتضی، ۱۴۰۳: ۲ / ۲۷. مأدبه و سفره نعمت، دیگران را به‌سوی خود می‌خواند و آنان را گرد خویش جمع می‌کند.

۳. شگفتی و تازگی[۱]

روایت زیر از حضرت علی‌ﷺ می‌تواند شاهدی برای این معنا باشد: «الآداب حلل مجددة: ادب‌ها زیورهایی تازه و نو هستند که کهنه نمی‌شوند.»[۲] (نهج‌البلاغه: ۱۰۹۰، ح ۵)

۴. سختی و شدت[۳]

روایت زیر این معنا را تأیید می‌کند:

> عن أبي هاشم الجعفري قال: كنا عند الرضاﷺ فتذاكرنا العقل والأدب فقال: يا أباهاشم! العقل حباء من الله و الأدب كلفة، فمن تكلّف الأدب قدر عليه ... . (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۳)
>
> ابوهاشم جعفری می‌گوید در حضور حضرت امام رضاﷺ از عقل و ادب سخن می‌گفتیم. آن بزرگوار فرمودند: ای ابوهاشم! عقل هدیه خداوند است و ادب گرفتنی و مشقت‌آور است. پس هرکسی که خود را بر ادب وادارد، توانمند می‌شود.[۴]

۵. ماندن و دوام[۵]

شاهد بر این معنا روایاتی است که با ایجاد پیوند بین ادب و شخصیت و نژاد و خاندان، ادب را ارجمندترین، گرامی‌ترین و سودمندترین نسب و سلسله مستمر آدمی دانسته‌اند و آن را مایه زینت دودمان

---

۱. برای نمونه بنگرید به: لغت «أدب»: «الأدب: اصله العَجب» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۵۶؛ ابن‌اسحاق السکیت، ۱۳۶۶: ۸۰۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۴) و لغت «دأب»: «الدائبان: الجديدان» (فیروزآبادی، همان: ۷۷) و لغت «بدء»: «البدء: الأمر البديع» (همان: ۲۳) و «البدیء: العجيب» (زبیدی، ۱۳۸۵ ق: ۱ / ۱۴۱) و لغت «أبد»: «أبد الشاعر إذا أتى بالغرائب و ما لا يعرف معناه، جاء فلان بآبدة، أي بأمر عظيم.» (همان: ۷ / ۳۷۴؛ فیروزآبادی، همان: ۲۴۰)

۲. نیز بنگرید به: آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۸۲ : «لازينة كالأدب»، «لا حلل كالآداب».

۳. برای نمونه بنگرید به: لغت «أدب»: «جمل أديب: أذا ريض و ذلل و كذا مؤدب» (زبیدی، همان: ۲ / ۱۵) و لغت «دأب»: «دأب فلان إذا جدّ و تعب» (فیروزآبادی، همان: ۷۷) و «كل ما أدمته فقد أدبته» (زبیدی، همان: ۲ / ۳۸۹) و «دأب الدابة: ساقها شديداً» (انیس و دیگران، بی‌تا: ۱ / ۲۶۷) و لغت «بأد»: «البأدلة: مشية سريعة» (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۳۰۱) و لغت «بدء»: «المبدئ: هو الذي أنشأ الأشياء و اخترعها ابتداءً من غير سابق مثال» (زبیدی، همان: ۱ / ۱۳۸) و لغت «دبأ»: «دَبأ بالعصا» (فیروزآبادی، همان: ۳۸) و لغت «أبد»: «تأبد الوجه: كلف و نمش» (زبیدی، همان: ۷ / ۳۷۴) و «الآبدة: الداهية.» (فیروزآبادی، همان: ۲۴۰)

۴. نیز بنگرید به: آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۸۱ : «من كلف بالأدب قلت مساويه».

۵. برای نمونه بنگرید به: لغت «دأب»: «الدأب: العادة و الشأن و هو من دأب في العمل إذا جدّ و تعب و في الحديث: عليكم بقيام الليل فإنه دأب الصالحين قبلكم» (زبیدی، ۱۳۸۵ ق: ۲ / ۳۹۰؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۷۷) و لغت «بدء»: «البدء: النصيب أو خير نصيب من الجزور» (زبیدی، ۱۳۸۵ ق: ۱ / ۱۴۰) و لغت «دبأ»: «دَبَأ: سكن» (فیروزآبادی، همان: ۳۸) لغت «أبد»: «الدائم.» (همان:۲۴۰)

و تبار شخص معرفی می‌کنند؛ همچنین ادب را بهترین میراثی می‌دانند که پدران برای فرزندان خویش باقی می‌گذارند.[۱]

بین خود این پنج معنا هم ـ همان‌طور که در برخی از آنها اشاره شد ـ پیوند و ارتباط وجود دارد: تازگی، شگفتی و ظرافت در چیزی باعث جمع توجه ها و اقبال و خواندن دیگران و مقبولیت و جذابیت می‌شود. جدیت و تلاش، عادت و دوام را نتیجه می‌دهد؛ چنان‌که گاهی ماندگاری یک چیز سب سختی می شود یا گاهی تکرار و دوام، نشانه جالب بودن و شگفتی و داشتن انگیزه است. همچنین جمع و پُری موجب بقا و ماندن می‌گردد.

اکنون با جستجوی مفهوم ادب در کتب لغت[۲] می‌توان دریافت که برخی در معرفی این واژه از معنای دعوت و برخی دیگر از معنای جمع و عده‌ای هم از معنای تعجب به‌عنوان پایه معنای لغوی استفاده کرده‌اند.

---

۱. روایات فوق از امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است: «حسن الأدب ینوب عن الحسب؛ ادب نیکو جانشین حسب و نژاد است» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ الف: ۱ / ۲۹۸؛ کراجکی، ۱۴۰۵: ۱ / ۳۲۰) «لا حسب أبلغ (أنفع) من الأدب: هیچ نژاد و شخصیتی سودمندتر و کامل‌تر از ادب نیست» (کلینی، ۱۳۶۳: ۸ / ۱۹؛ کراجکی، ۱۴۰۵: ۱ / ۳۱۹) «فسد حسب من لیس له أدب؛ شخصیت و حسب کسی که ادب ندارد، تباه و ناپسند است» (کلینی، ۱۳۶۳: ۸ / ۲۲) «خیر ما ورّث الآباء الأبناء الأدب؛ بهترین میراثی که پدران برای فرزندان باقی می‌گذارند، ادب است» (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۷۹؛ ماوردی، ۱۴۰۴: ۲۲۸) حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم فرمود: «ما نحل والد ولده نحلة أفضل من أدب حسن یفیده ایاه ...؛ پدر برای فرزندش هیچ مال و عطایی بهتر از ادب نیکو و مفید به حال او باقی نمی‌گذارد» (أحد الحفاظ من أعلام الإمامیة، ۱۴۲۶: ۱۱۶) اشعار زیر را از ابوالعباس ثعلب کوفی (۲۹۱ ق) نقل می‌کند: «خیر ما ورّث الرجال بینهم، أدب صالح و طیب ثناء ـ فهو خیر من الدراهم و الدینار، في یوم شدة و رخاء ـ تلک تفني و العلم و الأدب، الصالح لایفنیان حتی اللقاء.»

۲. منابع زیر به‌لحاظ تاریخی به بیان مفهوم این واژه پرداخته‌اند، بنگرید به: (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱ / ۷۱) «الآدِب: صاحب المأدبة و هي دعوة علی الطعام»؛ (ابن‌اسحاق السکیت، ۱۳۶۶: ۶۱۴): «کل طعام صنعه الرجل فدعا علیه إخوانه فهو مأدُبة و مأدَبة و مأدِبة»؛ (جوهری، ۱۴۳۰: ۱ / ۱۳): «الأدب: العجب، و الأدب أیضاً مصدر أدب القوم یأدبهم إذا دعاهم إلی طعامه و الآدِب: الداعي»؛ (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۱ / ۷۴): «فالأدب أن تجمع الناس إلی طعامک و الآداب: الداعي ... و من هذا القیاس الأدب أیضاً لانه مجمع علی استحسانه. و یقال إن الأدب العجب فان کان کذا فلتجمع الناس له»؛ (زمخشری، بی‌تا: ۳): «أدبهم علی الأمر: جمعهم علیه»؛ (همو، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۰): «المأدبة مصدر بمنزلة الأدب و هو الدعاء إلی الطعام کالمعتبة بمعنی العتب»؛ (مبارک ابن‌الأثیر، بی‌تا: ۱ / ۳۰): «أدب جمع آدب مثل کاتب و کتبة، و هو الذي یدعوا الی المأدبة، و هی الطعام الذي یصنعه الرجل یدعو إلیه الناس»؛ (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۳): «أصل الأدب الدعاء ... سمي أدباً لأنه یأدب الناس إلی المحامد و ینهاهم عن القبائح»؛ (فیومی، ۱۴۰۵: ۹): «أدب: صنع صنیعاً و دعا الناس إلیه فهو آداب»؛ (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۵۶): «الأدبة و المأدُبة و المأدَبة: طعام صنع لدعوة أو عرس». البته برخی از اهل لغت مانند ابومنصور ثعلبی (۴۲۹ ق) در *فقه اللغة و سرّ العربیة* و ابوهلال عسکری (۳۹۵ ق) در *الفروق اللغویة* اصلاً متعرض واژه ادب نشده‌اند.

اصطلاح نخست ادب

با کاوش در کتب لغت، چند معنای اصطلاحی دراین‌باره به دست می‌آید که در عرف‌های متناسب وضع شده است:

۱. هیئت نیکو و ظریف

برخی ادب را به هیئت نیکو، صورت شایسته، شکل پسندیده و حالت آراسته تعریف کرده‌اند. (ر.ک: ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۳): «الأدب: الظرف و حسن التناول»؛ (فیروزآبادی، همان: ۵۶) زبیدی معتقد است این تعریف شامل بیشتر تعاریف دیگر می‌شود. (زبیدی، ۱۳۸۵ ق: ۲ / ۱۲) علامه طباطبایی هم در معرفی ادب به همین معنای فوق نظر داشته، می‌فرماید:

> معنای چکیده و اصلی ادب آن هیئت نیکویی است که شایسته است رفتار بر آن‌گونه باشد، البته این کار و رفتار باید از نظر دینی مشروع باشد و یا از لحاظ عقلا مقبول و مجاز باشد، مثل آداب دعا و آداب دیدار دوستان، و به تعبیر دیگر ادب عبارت است از ظرافت فعل ... ادب همان اخلاق نیست، چون اخلاق عبارت است از ملکات راسخه در روح که نفس انسان آن را فرا می‌گیرد؛ ولی آداب هیئت‌های مختلف نیکویی است که اعمال انسان که برخاسته از صفات نفسانی اوست، بدان متصف می‌گردد و بین اتصاف روح به اخلاقیات و اتصاف عمل به آداب تفاوت بسیاراست. (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۷ / ۲۵۶)

۲. عقل، معرفت، تعلیم و تنبیه

ادب گاهی به شناخت و معرفتِ آنچه آدمی را از انواع خطاها بازمی‌دارد، معرفی شده است.[۱] به نظر می‌رسد اطلاق لفظ ادب بر این شناخت و معرفت و به‌کارگیری آن در معنای عقل و فهم، از باب اطلاق سبب و اراده مسبب و مجازگونه باشد؛ چراکه ادب از فهم سرشار و ادراک حقائق و عقل‌ورزی سرچشمه می‌گیرد و بی‌ادبی از جهل و نادانی.[۲] از سوی دیگر، ادب نیز در تعامل زیبای خود با عقل سبب رشد و

---

۱. «الأدب عبارة عن معرفة ما یتحرز به عن جمیع أنواع الخطا»؛ (جرجانی، ۱۳۶: ۶) عبدالرحمان کاتب نیز یکی از معانی مجانس عقل را ادب گرفته است. (۱۴۰۶: ۸۷)

۲. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «إذا زاد علم الرجل زاد ادبه: هر گاه دانش آدمی افزایش یابد، ادب او هم زیاد می‌شود.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۷۲) «الأدب صورة العقل: ادب صورت و نمایشگر عقل است»، (کراجکی، ۱۴۰۵: ۱ / ۱۹۹) «الأدب في الانسان کشجرة أصلها العقل: ادب در انسان همانند درختی است که اصل و پایه آن عقل است»، (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۷۸) «لن ینجع الأدب حتی یقارنه العقل: ادب بدون همراهی عقل با آن هرگز نتیجه و فایده‌ای ندارد»، (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۴۰۸) امام حسین علیه السلام: «لا أدب لمن لا عقل له: کسی که عقل ندارد، ادب هم ندارد»، (اربلی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۹۴)

تقویت آن می‌گردد.

بنابراین ادب هرچند وابسته به عقل و فهم است، شکوفایی و تکامل عقل هم با به کارگیری ادب حاصل می‌شود. دقت‌های عملی در پیاده کردن ظرافت‌های فعل و ملاحظه جوانب نیکوی کار، سبب نیروی بیشتر عقل و احیای آن می‌گردد.[۱]

برخی از کتبی که به لغت‌شناسی یا تعریف این واژه پرداخته‌اند، ادب را به «ادب نفس» و «ادب درس» تقسیم نموده‌اند.[۲] ادب نفس که با یک نوع تربیت و پرورش درونی همراه است، وابسته به ادب درس و تعلم و آموزش است و به تعبیر دیگر، آداب تربیتی متوقف بر آداب تعلیمی است.[۳]

ماده ادب در معنای تعلیم و آموزش بیشتر بر وزن «تفعیل» به کار می‌رود؛[۴] و در همین موضوع، گاه

امام سجاد علیه السلام: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنا من الذین تمسکوا بعروة العلم و أدبوا أنفسهم بالفهم: خدایا بر پیامبر و خاندانش درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که به حلقه علم چنگ می‌زنند و خودشان را با فهم و درک ادب می‌کنند.» (بطحی، ۱۴۲۳: ۴۷۵)

۱. امیرالمومنین علیه السلام: «ذکّ عقلک بالأدب کما تذکي النار بالحطب: همان‌گونه که آتش با هیزم برافروخته و شعله‌ور می‌شود، عقلت را با ادب روشن و نیرومند ساز»، (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۲۵۷) «کل شيء یحتاج إلی العقل و العقل یحتاج إلی الأدب: هر چیزی نیازمند عقل است و عقل محتاج ادب»، (همان: ۳۷۷؛ آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۸۰) «بالأدب تشخذ الفطِن: فهم و زیرکی‌ها با ادب تند و زیاد می‌شود.» (همان: ۷۹)

۲. جوهری، ۱۴۳۰: ۱ / ۵۰؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۳؛ زبیدی، ۱۳۸۵ ق: ۲ / ۱۲. احمد نگری دراین‌باره می‌گوید: «الأدب: نگاه داشتن حد هر چیزی، و جمعه آلادب: الأدب علي ضربین: أدب النفس و أدب الدرس. و الأول احتراز الأعضاء الظاهرة و الباطنة من جمیع ما یتعنت به؛ و الثاني عبارة عن معرفة ما یحترز به عن جمیع أنواع الخطابات في المناظرة خطاباً ظنیاً و استدلالاً یقینیاً.» (احمدنگری، ۱۳۹۵ ق: ۱ / ۶۲)

۳. روایات زیر می‌تواند شاهدی بر معنای فوق باشد: أمیرالمومنین علیه السلام: «وإنما قلب الحدث کالأرض الخالیة، ما أُلقي فیها من شي قبلته، فبادرتک بالأدب قبل أن یقسو قلبک و یشتغل لبک: دل جوان همچون زمین خالی است که هر بذری در آن افشانده شود، می‌پذیرد. پس من به ادب تو مبادرت ورزیدم پیش از آنکه دلت سخت شود و عقل و خردت گرفتار گردد»، (*نهج‌البلاغه*: ۹۱۲، نامه ۳۱) امام صادق علیه السلام: «یا سفیان! أدّبني أبي علیه السلام بثلاث...: یا بني من یصحب صاحب السوء لا یسلم و من لا یقید ألفاظه یندم و من یدخل مداخل السوء یتهم: پدرم مرا به سه چیز ادب فرمود: پسرم! کسی که با رفیق بد همنشین شود، در امان نمی‌ماند و کسی که مواظب حرف زدنش نباشد، پشیمان می‌گردد و کسی که در جاهای بدی وارد شود، متهم می‌شود و به او انگار می‌زنند.» (ابن‌شبعه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۷۶)

۴. (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۲): «أدّبه فتأدب: علّمه و استعمله الزجاج في الله عزوجل فقال: و هذا ما أدب الله تعالی به نبیه صلی الله علیه و آله»، (فیومی، ۱۴۰۵: ۹): «أدبته علمته ریاضة النفس و محاسن الأخلاق». فخرالدین طریحی در *مجمع البحرین*، (۱۳۸۴: ۱ / ۵۲) پس از پذیرش این معنا می‌گوید: «و في الحدیث کان علي علیه السلام یؤدب أصحابه، أي یعلمهم العلم و محاسن الأخلاق». محمد علی تهانوی هم در *کشاف اصطلاحات الفنون*، (۱۴۲۷: ۱ / ۷۱) با توجه به قرابت معنای تأدیب و تعلیم می‌گوید: «و الفرق بینه و بین التعلیم أن التأدیب یتعلق بالمرادات و التعلیم بالشرعیات؛ أي الأول عرفي و الثاني شرعي، و الأول دنیوي و الثاني دیني».

به معنای هشدار، تنبیه، عقاب، مجازات و مؤاخذه بر بدی استعمال می‌شود؛[۱] چراکه جزا و کیفرهای هشداردهنده سبب توجه بیشتر به حقیقت ادب می‌گردد.[۲]

حتی برخی از فقها در عنوان کتاب حدود و تعزیرات، واژه آداب را جایگزین کرده و به *کتاب الحدود و الآداب* تعبیر نموده‌اند؛[۳] چنان‌که ادب گاهی بر ریاضت‌ها، فشار و سخت‌گیری‌هایی که شخص به‌منظور ساخته شدن و دستیابی به فضائل اخلاقی بر خود تحمیل می‌کند، اطلاق می‌گردد.[۴]

۳. فضائل، صفات و رفتار نیکو

عده‌ای ادب را به ملکه و صفت پایدار باطنی تعریف کرده‌اند که صاحب خود را از آنچه مایه زشتی می‌شود، بازمی‌دارد؛ برخی نیز آن را به خود فضائل و خصلت‌های نیکو تفسیر نموده‌اند و عده‌ای هم آن را به انجام فضائل و صفات ارجمند و به‌کارگیری ستودنی‌ها بازشناسانده‌اند.[۵]

به نظر می‌رسد در این نوع از تعریف ـ همانند تعریف پیش ـ معرفی ادب به ملکه بازدارنده یا فضائل نیکو، از باب مجاز و اطلاق سبب و اراده مسبب می‌باشد؛ چراکه هیئت نیکو و ظریف در کردار، ناشی از همان ملکات باطنی و ویژگی نیکو می‌باشد. آداب از منشأهای اخلاق است و اعمالی را که از صفات

---

۱. (فیومی، ۱۴۰۵: ۹): «و منه قیل أدبته تأدیباً إذا عاقبته علی إساءته لأنه سببٌ یدعو إلی حقیقة الأدب». (طریحی) پس از بیان این معنا می‌گوید: «و منه قوله‌ﷺ: من فعل کذا فلیؤدب». (۱۳۸۴: ۱ / ۵۲)

۲. امام عسکری‌ﷺ: «فربما کانت الغیر نوع من أدب الله: چه بسا سختی روزگار و حوادث و پیش‌آمدهای زمانه، نوعی از ادب الهی باشد»: (ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷: ۱۳۶) امام حسین‌ﷺ «اللهم لاتستدرجني بالإحسان و لاتؤدبني بالبلاء؛ خدایا! با نعمت‌ها مرا اندک‌اندک به شقاوت مرسان و با بلا و گرفتاری ادبم مفرما» (شهید اول، ۱۳۷۹: ۲۳) امام سجادﷺ «الهي لا تؤدبني بعقوتبک: خدای من! با عقوبتت مرا ادب مفرما.» (ابن‌طاووس، ۱۴۱۶: ۱ / ۱۵۷)

۳. ر.ک به: شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱۴ / ۷۷۴؛ سلار دیلمی، ۱۴۱۴:۲۵۱؛ حلبی، ۱۴۳۰: ۲۷۷.

۴. «الأدب یقع علی کل ریاضة محمودة یتخرج بها الانسان في فضیلة من الفضائل. و قال الأزهري: فالأدب اسم لذلک، و الجمع آداب، مثل سبب و أسباب» (فیومی، ۱۴۰۵: ۹) و نیز «راض نفسه علي المحاسن ... ریاضة النفس بالتعلیم و التهذیب علي ما ینبغي.» (انیس و دیگران، بی‌تا : ۱ / ۹) یکی از نویسندگان درباره این پاک‌سازی و تلاش درونی می‌گوید: «و هذه الریاضة کما تکون بالفعل و حسن النظر ـ التعقل و الاستنباط ـ و المحاکاة، تکون بمزاولة الأقوال الحکیمة التي تتضمنها لغة أي أمة.» (حکیمی، ۱۳۸۶: ۳۹)

۵. (زبیدی، ۱۳۸۵ ق: ۲ / ۱۲): «قال شیخنا ناقلاً عن تقریرات شیوخه: الأدب ملکة تعصم من قامت به عما یشینه.» تهانوی هم در *کشاف اصطلاحات الفنون*، (۱۴۲۷: ۱ / ۷۱) پس از نقلی از صاحب *فتح القدیر*: «الأدب الخصال الحمیدة» می‌گوید: «والأولی التعبیر بالملکة لأنها الصفة الراسخة فما لم یکن کذلک لایکون ادباً کمالا یخفی». زبیدی نیز در نقل خود از صاحب *التوشیح*، ادب را به به‌کارگیری گفتار و کردار ستودنی تعریف کرده است: «و في التوشیح: هو استعمال ما یحمد قولاً و فعلاً ... و نقل الخفاجي في العنایة عن الجوالیقي في شرح أدب الکاتب: الأدب في اللغة: حسن الأخلاق و فعل المکارم». (زبیدی، همان: ۱ / ۱۲)

مختلف نفسانی صادر می‌شود، به هیئت و شکل زیبا آراسته می‌کند؛ چنان‌که از نتایج و آثار و نشانه‌های ادب هم حسن خلق و رفتار ستودنی است[۱] که گاهی به صورت ترک و اجتناب هم نمود پیدا می‌کند.[۲]

۴. دانش‌های زبانی

ادب گاهی بر مجموعه‌ای از دانش‌های لغت، صرف و اشتقاق، نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، خط، انشاء و محاضرات اطلاق می‌شود. زبیدی معتقد است این اصطلاح جدیدی است که پیش از اسلام سابقه نداشته است. (زبیدی، همان: ۲ / ۱۲) به نظر می‌رسد اطلاق واژه ادب بر این دانش‌ها به جهت وابستگی ادب‌های آموزشی و تعلیمی بر این علوم باشد؛ چراکه مدار افاده و استفاده و انتقال معارف بر محاوره و تخاطب و نوشتن و گفتن است و این دانش‌ها هم متکفل سخن‌سنجی و شناخت درستی و نادرستی و خوبی و بدی در مراتب و ظرافت‌های نظم و نثر هستند.[۳]

این اصطلاح با گذشت زمان از این کاربرد هم توسعه بیشتری یافت و در تاریخ و معارف عقلی و فلسفه هم استعمال شد، حتی برخی آن را بر هنر سوارکاری و تیراندازی و شنا هم اطلاق کرده‌اند.[۴] در فارسی نیز ادب به معنای دانش و هنر و فرهنگ آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱ / ۴۴)

---

۱. امام صادق علیه‌السلام: «إن الله عزوجل أدب نبيه فأحسن أدبه، فلما أكمل له الأدب قال: إنک لعلى خلق عظيم: خداوند پیامبرش را به ادب الهی تأدیب فرمود و پس از آنکه وی را برای حضرتش کامل نمود، این آیه را نازل کرد: به‌درستی که تو بر اخلاق بزرگ و برجسته‌ای هستی.» (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۶۶) امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «من قل أدبه كثرت مساويه: کسی که ادبش کم باشد، بدی‌هایش زیاد می‌شود» و «سبب تزكية الأخلاق حسن الأدب: سبب پاکیزگی اخلاق ادب نیکوست» و «ثمرة الأدب حسن الخلق: خوش‌اخلاقی نتیجه ادب است.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۸۱ ـ ۷۹)

۲. امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «أفضل الأدب أن يقف الإنسان على حده ولايتعدى قدره: برترین ادب آن است که انسان پا را فراتر از آنچه هست، نگذارد و از مرز ارزش خویش تجاوز نکند» (همان: ۱ / ۷۸) و «ضبط النفس عند الرغب و الرهب من أفضل الأدب: خویشتن‌داری به‌هنگام تمایل و بی‌میلی از برترین ادب‌ها است» (همان: ۲ / ۴۹۱) و «كفاك أدباً لنفسک اجتناب ما تكرهه من غيرک: آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران هم مپسند که همین تو را در ادب بس است» (*نهج‌البلاغه*، ح ۴۰۴) و «قيل لعيسي بن مريم علیه‌السلام من أدبک؟ قال: ما أدبني أحد و لكني رأيت جهل الجاهل فجانبته: به حضرت عیسی علیه‌السلام عرض کردند چه کسی شما را ادب نمود؟ فرمود: کسی مرا ادب نکرده، ولی من نادانی جاهل را دیدم، پس از آن پرهیز نمودم.» (ماوردی، ۱۴۰۴: ۲۲۶) سعدی نیز دراین‌باره می‌گوید: «لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان. هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمدی، از فعل آن احتراز کردمی.» (سعدی، ۱۳۸۷: ۸ / ۹۵)

۳. (افندی، بی‌تا: ۱ / ۴۴): «علم الأدب هو علم يحترز به عن الخطاء في كلام العرب لفظاً و خطاً. قال المولى ابوالخير: اعلم أن فائدة التخاطب و المحاورات في إفادة العلوم و استفادتها لما لم تتبين للطالبين إلا بالألفاظ و أحوالها كان ضبط أحوالها مما اعتني به العلماء، فاستخرجوا من أحوالها علوماً انقسم أنواعها الى اثنى‌عشر قسماً و سموها بالعلوم الأدبية لتوقف أدب الدرس عليها بالذات و أدب النفس بالواسطة.»

۴. (أحد الحفاظ من أعلام الإمامية، ۱۴۲۶: ۱۱۳؛ معلوف، ۱۳۸۶: ۵): «الآداب تطلق على العلوم و المعارف عموماً أو على المستظرف منها فقط.»

تعریف اصطلاحی ادب

تاکنون در معرفی ادب، چهار توصیف و تعریف شناسایی شد. سه تعریف اخیر به‌نوعی بـه همـان تعریـف نخست بازگشت دارند: به عقل و فهم و معرفت ادب گفته مـی‌شـود، چـون ظرافـت در رفتـار و کـردار و پرورش و تأدیب وابسته به آموزش و تعلیم است. فضائل و رفتار و صفات نیکو هم ادب نامیده مـی‌شـود؛ چراکه هیئت‌های نیکوی عمل، برخاسته از ملکات باطنی و ویژگـی‌هـای خـوب درونـی مـی‌باشـد. و بـر دانش‌های زبانی هم ادب اطلاق می‌گردد چون در مقـام تعلـیم ادب و افـاده نیازمنـد آنهـایم. در نهایـت می‌توان برای اصطلاح ادب این تعریف را ارائه داد:

> ادب آن شکل زیبا و هیئت آراسته‌ای است که شایسته است افعال انسان برای نیکویی و ظرافت آن را فرا گیرد؛ و در اثر آن کردار آدمی ویژگی پیدا می‌کنـد کـه دیگـران را بـه تمایل و ستودن وا می‌دارد.[1] (ر.ک: هدایتی، ۱۳۸۲: ۱۶۹)

اصطلاح دوم ادب

ادب در یک کاربرد شایع و متداول به معنای راه و رسم، عادت، عرف و آئین به کار می‌رود. این همـان معنـایی است که در زبان لاتین از آن به «custom» و و در زبان عربی جدید با «تقالید» از آن تعبیر می‌شود.[2]

ادب در این معنا همان شیوه و قالب‌های رفتاری انسان در جامعه در موقعیت‌هـای گونـاگون اسـت و معمولاً به چارچوب مشترکی از رفتار و گفتار و منش اطلاق مـی‌شـود کـه شـهروندان را در ایجـاد نظـم جمعی و احترام عمومی، سازگار و سهیم و مشخص می‌کند که اعضای جامعه در رویـدادهای گونـاگون و مراسم‌های مختلف مانند مهمانی، عزا، لباس پوشیدن، خانه ساختن و مسافرت چگونه باید رفتار کنند. این امور در ماهیت خود، ساخته تمدن‌ها و محصول پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی هستند و الزامـاً واقعیـت و حقیقت ندارند.[3] برخی از دانشمندان به‌ویژه اندیشمندان غربی نسبت بـه اخـلاق و فضـائل و رذائـل هـم

---

۱. علامه طباطبایی در *المیزان* (۱۳۷۱: ۶ / ۲۵۸) به بحث از ادب پرداختـه و ادب توحیـدی را برتـرین ادب دانسـته اسـت و بهتـرین مصداق آن را ادب انبیا معرفی می‌کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام: «بالعلم تهتدي إلى ربک و بالأدب تحسن خدمة ربک و بـأدب الخدمـة يستوجب العبد ولايته و قربه: به‌کمک علم به سمت خداوند هدایت می‌شوی و به وسـیله ادب، اطاعـت و خـدمت پروردگـارت را نیکو به‌جا می‌آوری و بنده به‌واسطه ادب خدمت و اطاعت، مستحق ولایت و قرب الهی می‌گردد.» (طبرسی، ۱۴۱۱ ب: ۱۳۹)

۲. (انیس و دیگران، بی‌تا: ۲ / ۷۵۴): «التقاليد: العادات المتوارثة التي يقلد فيها الخلف السلف» (معلوف، ۱۳۸۶: ۶۴۹): «هو ما انتقل إلي الانسان من آبائه و معلميه و مجتمعه من العقائد و العادات و العلوم و الأعمال».

۳. طوسی در *اخلاق ناصری*، (۱۳۸۷: ۴۱) می‌گوید: «و اما آنچه مبدا آن طبع بود، آن اسـت کـه تفاصـیل آن مقتضـای عقـول اهـل بصارت و تجارب ارباب کیاست بود و به اختلاف ادوار و تقلب سیر و آثار، مختلف و متبدل نشود و آن اقسام حکمت عملـی اسـت که یاد کرده آمد. و اما آنچه مبدأ آن وضع بود، اگر سبب وضع اتفاق رأی جماعتی بود بر آن، آن را آداب و رسوم خوانند.»

همین نگرش را دارند.[۱]

والد شیخ بهائی نیز از این نوع ادب به ادب قراردادی و اصطلاحی تعبیر می‌کند که عقلا و عرف غالباً بدون علت و وجه خاصی، بر روش و هئیت ویژه‌ای توافق می‌کنند و سپس به صورت یک عادت تقلیدی درمی‌آید. توافق آنها هم البته به‌گونه‌ای است که تجاوز و تخطی از مورد آن موجب مذمت و نکوهش آنان می‌گردد و این آداب با تفاوت حالات و تغییر عادات مختلف می‌شود و وضع ثابت و حد و تعداد معینی ندارد.[۲]

---

۱. مظفر در *المنطق*، (۱۴۰۸: ۲۹۵) با طرح قضیه حسن عدل و قبح ظلم می‌گوید: «و هذه القضایا التي تطابقت علیها آراء العقلاء من المدح و الذم لأجل تحصیل المصلحة العامة تسمي الآراء المحمودة و التأدیبات الصلاحیة. و هي لا واقع لها وراء تطابق آراء العقلاء» البته ایشان سپس می‌گوید: «و سبب تطابق آرائهم شعورهم جمیعاً بما في ذلک من مصلحة عامة. و هذا هو معني التحسین و التقبیح العقلیین اللذین وقع الخلاف في إثباتها بین الأشاعرة والعدلیة». به نظر می‌رسد نظریه اعتباریات علامه طباطبایی هم برگرفته از همین بیان باشد. (ر.ک: طباطبایی، بی‌تا: ۱۱۲؛ همو، ۱۴۲۸: ۳۴۱؛ همو، ۱۳۷۱: ۵ / ۱۱؛ ۸ / ۵۳) در *نهج البلاغه*، (ح ۳۹۳، ۱۲۷۵) آمده است: «مقاربة الناس في أخلاقهم أمنٌ من غوائلهم.» یکی از نویسندگان غربی می‌گوید: «لو ترکنا الفکرة القدیمة عن الأخلاق النظریة جانباً، فمن الممکن أن تدل کلمة (الأخلاق) علی ثلاثة معاني، و هي تلک المعاني التي یجب علینا أن نعني بتمییز بعضها عن بعض. أولا: تطلق کلمة (الأخلاق) علی مجموعة الأفکار و الأحکام و العواطف و العادات التي تتصل بحقوق الناس و واجباتهم، بعضهم تجاه بعض، و التي یعترف بها و یقبلها الأفراد بصفة عامة، في عصر معین و في حضارة معینة ... ثانیاً: یطلق أیضا اسم الأخلاق علی العلم الذي یدرس هذه الظواهر... ثالثاً و أخیراً: یمکن أیضاً أن نطلق اسم الأخلاق علی تطبیقات هذا العلم.» (بریل، ۱۳۷۳ ق: ۱۶۹) در نمونه‌ای دیگر، ویل دورانت در واقعیت و حقیقت داشتن حیا و شرم تشکیک می‌کند و می‌گوید: «حجب نیز مانند توجه به بکارت هنگامی پیدا شد که پدر بر خانواده مسلط گردید ... نخستین مرتبه که زن حجب را احساس کرد، آن وقت بود که فهمید در هنگام حیض نزدیک شدن او با مرد ممنوع است ... احساس حجب و حیا در وی وقتی پیدا شد که در دستگاه ازدواج، تملک همسر مطرح شد.» (دورانت، ۱۳۸۷: ۱ / ۵۸) یکی از نویسندگان درباره این معنای از آداب می‌گوید: «اجتماع در مقابل فرد، شخصیت باارزش و قابل توجهی دارد که از شخصیت فرد خیلی برجسته و محترم‌تر است ... خود حیثیت اجتماع دارای یک شخصیت وزین و دارای حقوقی است که از حقوق شخصی افراد با ارزش‌تر و مراعات آن حقوق از مراعات حقوق افراد بالاتر است.» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۴: ۵۸) آیت‌الله مصباح هم در *فلسفه اخلاق*، (۱۳۸۶: ۱۸۵) بر این باور است که یکی از اسباب جداپنداری دین از اخلاق این است که اخلاق را صرف آداب و روابط اجتماعی بدانیم. همچنین بعضی از نویسندگانی که بخش غالب و عمده اخلاق را به‌عنوان ارزش‌های خادم معرفی کرده‌اند که در خدمت زندگی هستند، نه زندگی برای آنها، همین معنارا در نظر داشته‌اند. (ر.ک: سروش، ۱۳۸۵: ۵ / ۹۷)

۲. (شهید اول، ۱۳۷۹: ۱۶۲): «و هو أدبان: أدب مواضعة و اصطلاح و أدب ریاضته و استصطلاح. أما الأول: فیؤخذ تقلیداً علی ما استقر علیه اصطلاح العقلاء و استحسنه الأدباء و لیس لإصطلاحهم علی وضعه تعلیل، و لا لهم علی اختیاره دلیل في الغالب، کاصطلاحهم علی مواضعات الخطاب و هیئآت اللباس و نحو ذلک. فإذا جاوز الانسان ما هم علیه صار مجانباً للأدب، مستوجباً للذم، لأن فراق المألوف في العادة موجب لذلک ... ثم إن هذه الآداب لأجل اختلافها بتنفل الأحوال و تغیر العادات لایمکن استیعابها، و إنما یذکر کل انسان و یتعاطي ما بلغه الوسع من آداب زمانه و استحسنه العرف من عادات مکیانه. و أما الثاني: یعني أدب الریاضة و الاستصلاح فهو ما کان علی حالة لایجوز في العقل خلافها، فهو مما لایختلف العقلاء فیه.» (ر.ک: ماوردی، ۱۴۰۴: ۲۲۸)

سنجشی بین دو اصطلاح

اینک بین ادب در اصطلاح اخیر (عادات و رسوم) با آنچه از اصطلاح ادب در پیش گذشت، مقایسه‌ای می‌شود تا نقاط مشترک و سپس افتراق این دو روشن گردد. به نظر می‌رسد «عادات و رسوم» و «آداب» هر دو از قالب و شکلی برخوردارند که به سبب نوعی ظرافت، دیگران را به خود فرا می‌خوانند و رفتار را نسبت به خود تنظیم می‌کنند. بدین سبب، ادب در اصطلاح دوم دقیقاً با «عادت» و نیز با «سنت» متفاوت می‌شود. در عادت، تازگی شکل کار و ظرافت قالب عمل ملاحظه نمی‌گردد و تنها بر استمرار امری و انجام پی‌درپی آن دلالت می‌شود. به همین جهت با تخطی از عادات، نوعاً بی‌ادبی صدق نمی‌کند؛ برخلاف آداب به معنای فوق که بی‌توجهی به آن عرفاً با استحقاق مذمت همراه است؛ هرچند عادت در شکل‌گیری و تکوین اخلاق و آداب نقش بسزایی دارد.[1] چنان‌که در «سنت» نیز تازگی شکل و جذابیت قالب ملاحظه نمی‌شود و به همین جهت از ویژگی تغییر و تحول به تناسب زمان و مکان برخوردار نیست؛ بلکه عادتی است برخاسته از امری خوب یا بد که به صورت آئین و رسم و نهاد درآمده است.[2]

بیان این نکته مناسب است که در فقه نیز گاهی از واژه آداب و برخی اوقات نیز از سنت تعبیر می‌شود. از بررسی کاربرد واژه آداب در فقه برمی‌آید که این عنوان در اعم از احکام لزومی و غیرلزومی و واجبات و مستحبات به کار می‌رود، مانند آداب نماز، روزه، حج، جهاد، اعتکاف، تجارت، قضاوت، ازدواج، معاشرت، خوابیدن، سفر، زیارت، دعا، احتضار، تکفین و دفن، و به مجموعه رفتارها و هیئت‌هایی گفته می‌شود که از دیدگاه شارع مقدس، موجب حسن و کمال و ظرافت فعل می‌گردند؛ خواه با انجام فعلی از افعال باشد و خواه با اجتناب عملی از اعمال؛ چنان‌که گاه به‌عنوان عملی مستقل نگریسته شده است، مانند نظافت کردن و ناخن گرفتن، و گاه حالت و هیئتی در فعل ایجاد می‌کند، مانند آداب غذا خوردن. (هاشمی شاهرودی و همکاران، ۱۳۸۷: ۱ / ۱۲۳)

---

۱. راغب اصفهانی در *الذریعة إلی مکارم الشریعة*، (۱۴۱۴ ب: ۱۱۴) می‌گوید: «أما العادة فاسم لتکریر الفعل أو الانفعال، من عاد یعود، و بها یکمل الخلق، و لیس للعادة فعل إلا تسهیل خروج ما هو بالقوة في الإنسان إلي الفعل». در حدیثی از حضرت امام صادق‌علیه‌السلام از جمله حکمت‌ها و توصیه‌های جناب لقمان به فرزندش آمده است: «... و من عنی بالأدب اهتم به، و من اهتم به تکلّف علمه، و من تکلّف علمه اشتد له طلبه، و من اشتد له طلبه ادرک منفعته فاتخذه عادة: کسی که ادب را قصد کند، به آن علاقه‌مند می‌شود و دانش آن را با میل به دست می‌آورد، آنگاه در پی آن تلاش می‌کند و در این صورت، سود و فایده‌اش را به دست آورده، آن را عادت خود قرار می‌دهد.» (قمی، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۶۴)

۲. (عسکری، ۱۴۱۰: ۱۸۷): «الفرق بین السنة و العادة: أن العادة ما یدیم الإنسان فعله من قبل نفسه، و السنة تکون علی مثال سبق، وأصل السنة: الصورة» (تهانوی، ۱۴۲۷: ۱ / ۷۲): «و في البزازیة في کتاب الصلوة في الفصل الثاني: الأدب ما فعله الشارع مرة و ترکه أخري، و السنة ما واظب علیه الشارع، و الواجب ما شرع لإکمال الفرض، و السنة لإکمال الواجب و الأدب لإکمال السنة.»

پس از بیان اشتراک بین این دو اصطلاح از ادب، به تفاوت آن دو می‌پردازیم: ادب در معنای نخست بازتاب صفات خوب و حاکی از فضیلت و کمال و سیرت نیک است و به‌سوی خصلت خوبی سوق می‌دهد. این ادب بر واقعیاتی از اخلاق تکیه دارد که عقل بر حسن آن آگاه است و در مواردی هم که خرد به تشخیص کامل آن نمی‌رسد، شرع بدان راهنمایی کرده است. آداب در این معنا حکیمانه وضع می‌شوند و تابع قراردادهای جمعی و سازمان‌های اجتماعی و انتظار مکتب‌ها و میل گروه‌ها و افراد نیست.[۱] ارتباط ادب با تعلیم و عقل‌ورزی که پیش‌تر گذشت، نشان از نظارت این معنای ادب بر واقعیات اخلاقی است که آدمی با به‌کارگیری عقل و یادگیری فضائل بدان بارمی‌یابد[۲] و از این جهت که پیام‌آور فضائل درونی است، همیشه ستودنی و نیکو است؛ هرچند درباره صاحب خود هنگامی تحسین‌آور است که از روی اختیار و اراده وی انجام گیرد. پیش‌تر روایاتی را بیان کردیم که ادب را جزء کمال و قوام آدمی و مایه شرافت و زینت و سرافرازی او می‌دانستند و به‌طور مطلق بیانگر ارزش فوق‌العاده آن بود. برخلاف معنای دوم ادب که التزامی در ابتنای آن بر واقعیت‌های اخلاقی نیست و تنها منوط به توافق و قرارداد جمعی است. تحسین آن وابسته به اراده و اختیار نیست و در این معنا، ادب همیشه نیکو و خوب نخواهد بود؛ بلکه برخی از آداب به سبب محتوایی غیر نیکو، زشت و ناپسند می‌شوند. تعابیری همچون ادب سوء و غیر صالح در روایات و نیز سفارش به حسن ادب، ناظر به همین معنای دوم از ادب است.[۳] در معنای

---

۱. از مالک بن انس نقل شده است که: «الأدب أدب الله، لا أدب الآباء و الأمهات: ادب ادب خدایی است، نه ادب پدران و مادران» (قرطبی، ۱۴۲۸: ۵ / ۲۹) و نیز پیامبراکرمﷺ به معاذ که از جانب آن حضرت راهی یمن بود، فرمودند: «علّمهم کتاب الله و أدبهم علی الأخلاق الحسنة: به مردم کتاب خدا را بیاموز و ایشان را براساس اخلاق نیکو مؤدب ساز»: (ابن‌شعبهٔ حرانی، ۱۴۰۴: ۲۵) این‌گونه آداب حاکی از واقعیت‌های باارزشی است که قرآن کریم آن را نشانه ایمان گرفته است، مانند اجازه خواستن هنگام بیرون شدن از محضر رسول خداﷺ: (نور / ۶۲) و ادب در نوع صدا زدن آن حضرت. (نور / ۳)

۲. تأیید دیگر این معنا، روایتی است که نهایت و اوج ادب انسان را شرم و حیای از خود معرفی کرده است: (ابن أبی‌الحدید، ۱۹۸۳: ۵ / ۹۱۰، ح ۹۰): «غایة الأدب أن یستحي الإنسان من نفسه». حیای انسان از خویشتن ناشی از درک عظمت به ودیعت گذاشته‌شده در ذات و شخصیت و روح انسانی است. اگر این بزرگی و عزت و ارزش و مقام برای انسان دریافت شود، قطعاً ضرورت حفظ حریم و نگهداری آن از زشتی‌ها و پستی‌ها بدیهی خواهد گشت و این عظمت و شرافت نه به میل و توهم و خواهش نفسانی او مستند است، چه این همان بیماری خطرناک خودخواهی است که سبب تباهی می‌شود، بلکه روح شریف و بزرگ و الهی‌اش، وی را در حد اعلای عظمت قرار داده است. همان واقعیت و موقعیت ممتازی که فرشتگان را هم به خصوع و تعظیم در برابر او واداشته است. (ر.ک: هدایتی، ۱۳۸۲: ۱۰۵)

۳. امیرالمؤمنینؑ: «لا شرف مع سوء أدب: هیچ شرافت و بزرگی با بدادبی وجود پیدا نمی‌کند.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۲۴۸) «لیس شي أحمد عاقبةً و لا ألذ مغبةً و لا أدفع لسوء أدب و لا أعون علی درک مطلب من الصبر: چیزی از صبر ستودنی‌تر و خوش‌عاقبت‌تر و از بدادبی بازدارنده‌تر و در رسیدن به مراد یاری‌کننده‌تر نیست» (همان: ۱ / ۶۱۷) «النفس مجبولة علی سوء الأدب و العبد مأمور بملازمة حسن الأدب: نفس آدمی بر مزاج بدادبی آمیخته است و به بنده دستور داده شده که همیشه با ادب نیکو همراه باشد.» (طبرسی، ۱۴۱۱ ب: ۲۵۲)

نخست، تخلف از آن همیشه نادرست است و واگذاشتن آن سبب تباهی هویت اخلاقی و خدشه‌دار شدن شخصیت انسانی می‌شود؛ هرچند هیچ‌گونه وفاق اجتماعی هم در کار نباشد؛ ولی در آداب قسم دوم، تخلف و انحراف از آنها به‌طور مستقیم با کمال و سعادت انسان ارتباط پیدا نمی‌کند، هرچند ناشایست و بی‌ادبانه و مخالف با عرف و انس و همبستگی یک جمع به‌حساب می‌آید.[۱] به همین جهت، گاهی دست کشیدن از این آداب و عادات و رسوم، برای امری مهم‌تر، روا و مجاز، بلکه واجب به‌حساب می‌آید؛ برخلاف معنای اول ادب که مبتنی بر اصول و مبانی اخلاقی است و در وقت تعارض با امر مهم‌تر، باید شیوه و قالب آن را عوض نمود و به‌تناسب تغییر شرایط، به نحو دیگری اصول و قواعد اخلاقی را پاس داشت. این همان نکته بسیار مهمی است که در تعامل دین و اخلاق باید مورد توجه قرار گیرد و به بهانه اجرای احکام فقهی از اصول اخلاقی صرف‌نظر نگردد.[۲]

آنچه از اصطلاح ادب در اینجا بیشتر مورد تأکید است و در تفاوت با اخلاق ملاحظه می‌شود، همان اصطلاح نخست ادب است که همیشه ستودنی و نیکو بوده، از کمال و شرافت آدمی سرچشمه می‌گیرد.

اخلاق و موضوع آن

«اخلاق» واژه‌ای عربی و جمع مکسر خُلق و خُلُق است.[۳] از ماده آن (خ، ل، ق) سه لغت وضع و استعمال شده است: «خلق» و «قلخ» و «لخق» که در همه این لغات، معنای «اندازه و تقدیری معین و ثابت» نهفته است.[۴]

---

۱. (بی‌ریا و همکاران، ۱۳۷۴: ۲ / ۱۱۱۱): «الیوت توریل (۱۹۸۳ م) به کمک همکارش نوکسی (۱۹۷۸ م) در یک تحقیق به‌منظور سعی در تفکیک اخلاق از آداب اجتماعی از کودکان خواستند که بگویند ارتکاب اعمالی چون کتک زدن و دروغ گفتن (نمونه‌های تخلف از قواعد اخلاقی) در مقایسه با مخاطب قرار دادن یک معلم با نام کوچک او، غذا خوردن با دست (نمونه‌های تخلف از آداب اجتماعی) تا چه حد نادرست است و کدام‌یک زشت‌تر است. کودکان و نوجوانان از سطح کلاس دوم تا دانشگاه به‌طور همسان گفتند که تخلف‌های اخلاقی نادرست‌ترند. دلیل آنان بر نادرست‌تر بودن این تخلفات این بود که تخلف‌های اخلاقی به آسیب دیگری، نقض حقوق و انجام اعمالی که هرگز نمی‌بایست مرتکب شد، منجر می‌شود. در مقابل کودکان، انحراف از آداب اجتماعی را صرفاً امری بی‌ادبانه و ناشایست می‌دانند.»

۲. این نکته نیز در وادی سیر و سلوک با محدودیت‌ها و ضابطه‌های ویژه‌ای که مسیر تهذیب دارد، اهمیت بالایی دارد. (ر.ک: هدایتی، ۱۳۸۵: ۹۱ ـ ۸۹)

۳. برای نمونه در *نهج البلاغه* (۶۷۶) پس از بیان برخی از اوصاف اخلاقی برای «عباد الله» می‌فرماید: «علی ذلک عقد خلقهم و أخلاقهم»: چنان‌که برای خلیقه به معنای صفت باطنی، «خلائق» به‌عنوان جمع به کار رفته است؛ «فعلیکم بهذه الخلائق.» (همان: ۱۲۲۶)

۴. برای نمونه در قرآن کریم واژه «خلاق» در همین معنای مشترک به کار رفته است: «مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ.» (بقره / ۱۰۲) درباره «خلق» (ر.ک: فراهیدی، همان: ۱ / ۵۲۲) «خلقت الأدیم: قدرته»؛ و (أزدی، ۱۴۲۶: ۱ / ۷۳۴؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۲۱۳): «أصلان: أحدهما تقدیر الشيء و الآخر ملاسة الشيء ... و من ذلک الخُلُق و هي السجیة لأن صاحبه قد قدّر علیه»

خُلق به معنای سرشت و سجیت و طبیعت[۱] و مربوط به آن دسته صفاتی است که در نفس راسخ و تثبیت شده‌اند؛ به‌طوری‌که صاحب آن صفت بی‌درنگ کار متناسب و متناظر با آن را انجام می‌دهد. به عبارت دیگر، خلق‌ها صفات پایدار نفسانی هستند که خاستگاه رفتار آدمی‌اند. از این صفت‌ها در علم اخلاق به «ملکه» یاد می‌شود؛ در مقابلِ «حال» که صفت و حالتی زودگذر است و شخص در انجام کار متناسب، خود را وادار به آن می‌کند. در اصطلاح برای علم اخلاق تعریف‌های گوناگونی ابراز شده است که از آن میان، تعریف زیر را می‌توان برگزید:

> علم اخلاق دانشی است که صفات نفسانی خوب و بد و رفتارهای متناسب با آنها را معرفی می کند و شیوه به دست آوردن صفات خوب و انجام اعمال پسندیده و دوری از صفات بد و کردار ناپسند را نشان می‌دهد.[۲]

همان‌طور که از این تعریف استفاده می‌شود، موضوع علم اخلاق، اعم از صفات خوب و بد و نیز اعم از صفت و رفتار است[۳] و این دو با هم پیوند و تعامل وثیقی دارند: از صفات و ملکات رفتارهای

و (جوهری، ۱۴۳۰: ۳ / ۸۹۵؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۸): «الخلق أصله التقدير المستقيم»؛ و (زمخشری، همان: ۱۱۹؛ ابن‌أثیر، ۱۴۲۹: ۲ / ۶۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۴ / ۱۹۶): «و الخلقة السحابة المستوية المخيلة للمطر.» (فیومی، ۱۴۰۵: ۱۸۰؛ فیروزآبادی، همان: ۷۹۲) درباره «قلخ»: (فراهیدی، همان: ۳ / ۱۵۱۶): «القلخ والقليخ: شدة الهدير» و (أزدی، همان: ۱ / ۷۳۵): «قلخ البعير إذا هدر فردّد هديره في غلصمته» و (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۱۹؛ جوهری، ۱۴۳۰: ۱ / ۲۶۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱۱ / ۲۷۴): «الضرب اليابس على اليابس ... و القلخ: الحمار المسن» و (فیروزآبادی، همان: ۲۳۵): «قلخ النبت: اشتد.» درباره «لخق»: (فراهیدی، همان: ۳ / ۱۶۲۹): «اللخق و اللخقوق: الشق و هو آثار جخّ الماء حيث يجخّ» و (جوهری، همان: ۳ / ۹۴۰): «اللخقوق: شق في الأرض كالوجار.» (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱۲ / ۲۶۲؛ فیروزآبادی، همان: ۸۲۹)

۱. «الخُلُق: الدين و الطبع و السجية، و حقيقته أنه لصورة الإنسان الباطنة و هي نفسه و أوصافها و معانيها المختصة بها بمنزلة الخَلق لصورته الظاهرة و أوصافها و معانيها، و لهما أوصاف حسنة و قبيحة، و الثوابُ العقاب مما يتعلقان بأوصاف الصورة الباطنة أكثر مما يتعلقان بأوصاف الصورة الظاهرة، و لهذا تكررت الأحاديث في مدح حسن الخلق في غير موضع: (ابن‌أثیر، بی‌تا: ۲ / ۶۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۴ / ۱۹۴) راغب اصفهانی درباره رابطه خَلق و خُلق می‌گوید: «و الخَلْق و الخُلْق في الأصل واحد كالشرب و الشُرب و الصَرم و الصُرم، لكن خص الخَلق بالهيئات و الأشكال و الصور المدركة بالبصر، و خص الخُلق بالقوى و السجايا المدركة بالبصيرة.» (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۸) چنان‌که در دعایی از پیامبر اکرمﷺ آمده است: «اللهم حسن خُلقي كما حسّنت خلقي.» (مجلسی، بی‌تا: ۹۷ / ۲۵۳)

۲. دراین‌باره ر.ک: مقدسی و دیگران: ۱۴۲۶: ۱ / ۲۵۲ و ۲۵۸؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۷۱: ۲۷؛ غزالی، ۱۹۹۵: ۶۶؛ همو، ۲۰۰۴: ۱ / ۴۰؛ ابی‌فراس، ۱۳۶۸: ۱۰۲؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۴۸؛ سیوطی، ۱۴۲۹: ۵۲۲؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۵ / ۹۵؛ همو، ۱۳۹۹ ق: ۱۸؛ مجلسی، همان: ۶۷ / ۳۷۲ و ۶۸ / ۳۷۳؛ نراقی، ۱۴۰۸، ۱ / ۵۵ و ۶۰؛ قزوینی، ۱۳۸۰: ۲۲.

۳. ممکن است کریمه: «ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (عنکبوت / ۵۵) مربوط به ملکات و آیه «ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»، (سجده / ۱۴) اشاره به رفتارهایی باشد که به صورت ملکه درنیامده‌اند. همچنین آیات دیگر «وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ»، (انعام / ۱۲۰) «وَ لَاتَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ» (انعام / ۱۵۱) همچنین: (*نهج‌البلاغه*: ۷۰۹):

متناظر سر می‌زند[۱] و اعمال و رفتارها هم ملکات و صفات را تولید می‌کنند.[۲] دانش اخلاق، هم به شناسایی فضائل و رذائل نفسانی می‌پردازد و هم افعال را از جهت فضیلت و رذیلت، بررسی و ارزش‌گذاری می‌کند.

تفاوت ادب و اخلاق

مقارنت زیاد میان ادب و اخلاق سبب گشته که در مباحث مرتبط، به بازشناسی این دو واژه پرداخته نشود

«... لكنت أول حاكم علي نفسک بذميم الأخلاق و مساوئ الأعمال»، (همان: ۷۹۹): «فان كان لابد من العصبية فليكن تعصبكم لمكارم الخصال و محامد الأفعال»، (همان: ۸۱۷): «قلوبهم في الجنان و أجسادهم في العمل»، (همان: ۱۱۰۷): «و إنما الأجر في القول باللسان و العمل بالأيدي و الأقدام و إن الله سبحانه يدخل بصدق النية و السريرة الصالحة من يشاء من عباده الجنة»، «طوبي لمن ذل في نفسه و طاب كسبه و صلحت سريرته و حسنت خليقته و انفق الفضل من ماله ...»؛ (همان: ۲۷۰) «اللهم صل علي محمد و آله و أدم بالقرآن صلاح ظاهرنا و احجب به خطرات الوساوس عن صحة ضمائرنا و اغسل به درن قلوبنا و علائق أوزارنا و اجمع به منتشر أمورنا»، (همان: ۳۵۰): «وأعني على صالح النية و مرضي القول و مستحسن العمل.»

۱. «و إنما أنتم إخوان علي دين الله، ما فرق بينكم إلا خبث السرائر و سوء الضمائر فلا توازون و لا تناصحون و لا تباذلون و لا توادّون» (*نهج‌البلاغه*، ۳۴۹) «و اعلم أن لكل ظاهر باطناً على مثاله، فما طاب ظاهره طاب باطنه و ما خبث ظاهره خبث باطنه.» (همان: ۴۸۱) «ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه و صفحات وجهه.» (همان:۱۰۹۸) مرحوم نراقی در تنبیهی علمی به مسئله سرایت ملکات به افعال در علم اخلاق تصریح می‌کند: «تنبيهٌ: قد صرّح علماء الأخلاق بأن صاحب الفضائل الأربع لا يستحق المدح ما لم تتعد فضائلها إلى الغير و لذا لا يسمى صاحب ملكة السخاء بدون البذل سخياً بل منافقاً؛ و لا صاحب ملكة الشجاعة بدون ظهور آثارها شجاعاً بل غيوراً؛ و لا صاحب ملكة الحكمة بدونها حكيماً بل مستبصراً.» (نراقی، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۳) همچنین عبید زاکانی در توضیح حکمت عملی و اخلاق به رابطه صفت و فعل نظر آشکاری دارد: «و أما العملية فانها تحصيل ملكة نفسانية بها تقدر على إصادر أفعال الجميلة و الاحتراز عن الأفعال القبيحة وتسمى خُلقاً.» (زاکانی؛ ۱۳۷۴: ۶۲)

۲. «و أن نتقرب إليک فيه من الأعمال الزاكية بما تطّهرنا به من الذنوب و تعصمنا فيه مما نستأنف من العيوب.» (*نهج‌البلاغه*: ۲۸۹) پیش‌تر اشاره شد که دانشمندان اخلاق یکی از راه‌های کسب ملکات اکتسابی را تمرین بر افعال و ممارست بر اعمال می‌دانند. (ابن‌مسکویه، همان: ۵۱؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۱۰۲) مرحوم ملاصدرا در *اسفار* می‌گوید: «المواظبة على الأفعال التجربية و العادية على طول الزمان ليكتسب بها خلقاً و عادة.» (صدرالدین شیرازی، بی‌تا: ۳ / ۳۲۹) نیز صاحب *کشف الغطاء* در علم اخلاق، این دانش را بیشتر به علم به مصالح و حرکات و افعال که به تهذیب نفس برمی‌گردد، تعریف نموده است: (قزوینی، ۱۳۸۰: ۲۲؛ لاهیجی، ۱۳۸۸: ۶۶۷) رابرت ال. هولمز در کتاب *مبانی فلسفه اخلاق* (۱۳۸۹: ۱۰۸) با دقت بیشتری به این بحث پرداخته است. مرحوم سبزواری نیز درباره اینکه افعال انسان هم تحت قدرت پروردگار متعال است، می‌فرماید: اگر افعال ما مستند به خداوند نباشد و به ما تفویض شده باشد، می‌بایست ذات ما هم مستغنی از واجب تعالی بود؛ چون حقیقت ذات انسان و هویت او همان ملکات و صفات راسخی است که به‌واسطه تمرین افعال و تکرارهای علمی و عملی ساخته می‌شود: «و كيف فعلنا إلينا فوضا، و أن ذا تفويض ذاتنا اقتضي إذا خمرت طينتنا بالملكة، و تلک فينا حصلت بالحركة؛ لكن كما الوجود منسوب لنا، فالفعل فعل الله و هو فعلنا.» (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲ / ۶۱۷)

یا کمتر مورد توجه قرار گیرد.[۱] اکنون با توجه به ریشه‌های جوهری که در ماده ادب ملاحظه شد و نیز با عنایت به تعریفی که از اصطلاح اخلاق ارائه گشت، به چند تفاوت بین ادب و اخلاق اشاره می‌کنیم:

الف) موضوع علم اخلاق شامل صفت و رفتار است؛ ولی موضوع ادب تنها رفتار است که به صورت فعل و ترک و انجام و اجتناب و اعم از کردار و گفتار انجام گیرد.[۲]

البته ادب از دو جهت با صفت ارتباط دارد: نخست اینکه به‌کارگیری ادب، برخاسته از صفات خوب اخلاقی و فضائل است و ادب درحقیقت نحوه کشف و عملی کردن مکارم و فضائل اخلاق است. ادب ضبط و جریان اعمال در مسیر فضائل است و به رفتاری که با مواظبت بر حفظ فضائل و پرهیز از رذائل و با رنگ اوصاف نیک و به‌گونه زیبا و ظریف انجام گیرد، ادب می‌گویند. ادب نمود ظاهری و مدیریت‌شده اخلاق است که در ظاهر سلوک و رفتار نمایان می‌گردد.[۳]

احتمال داده می‌شود که ***محاسن الأخلاق*** که در روایات آمده، همان ادب نیکو باشد که در برابر ***مکارم الأخلاق*** یا ***معالی الأخلاق*** که مربوط به صفات روحی و ملکات درونی است، به کار می‌رود؛[۴] ولی به نظر می‌رسد محاسن اخلاق چیزی جز ادب باشد. و از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که نیکویی اخلاق و خلق خوش و پسندیده با ادب که قالبی ظریف و نیکو از انجام فعل است، تفاوت دارد.[۵]

جهت دوم اینکه، اجرای ادب و مدیریت پیوسته رفتارها بر محور فضائل، سبب فراهم شدن ملکات باطنی و رسوخ صفات درونی می‌گردد که صاحب خود را بدون درنگ به‌سوی ظرافت‌کاری و اخلاقی کردن امور سوق می‌دهد. در این صورت، ادب هم خود یک ملکه فضیلت خواهد شد.

---

۱. عبدالله ابن‌قتیبه دینوری (۲۷۶ ق) در کتاب *المعانی الکبیر فی أبیات المعانی*: (۱۳۶۸ ق: ۲ / ۱۲۳۱ و ۱۲۵۲) در توضیح مفاهیم اشعار عرب به جداسازی این دو معنا پرداخته و دو باب جدا را به آن اختصاص داده است؛ یکی با عنوان «أبیات المعانی فی الآداب» و دیگری با عنوان «الأبیات فی مکارم الأخلاق».

۲. علامه طباطبایی در *المیزان*، (۱۳۷۱: ۶ / ۲۵۶) به همین تفاوت بین اخلاق و ادب تصریح کرده و با ملاحظه اخلاق در معنای لغوی، آن را از اوصاف نفس و روح دانسته، ولی آداب را وصف اعمال آدمی می‌داند: «و لیست الآداب هي الأخلاق، لما أن الأخلاق هي المکلات الراسخة الروحیة التي تتلبس بها النفوس، و لکن الآداب هیئات حسنة مختلفة تتلبس بها الأعمال الصادرة عن الإنسان عن صفات مختلفة نفسیة، و بین الأمرین بون بعید.»

۳. به نظر می‌رسد این روایت با بحث فوق تناسب دارد: أمیرالمومنین علیه السلام: «الآداب ریاسة: ادب پیشوایی و مدیریت است.» (قضاعی، بی‌تا: ۱۵)

۴. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «بعثت بمکارم الأخلاق و محاسنها.» (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۹۶)

۵. در این روایت بین حسن خلق و ادب تمایز دیده می‌شود: امام صادق علیه السلام: «خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع. قیل: و ما هن یابن رسول الله؟ قال: الدین و العقل و الحیاء و حسن الخلق و حسن الأدب: پنج چیز است که در هر کس نباشد، صفات و امتیازات قابل ملاحظه و بهره‌ای نخواهد داشت: دین و عقل و حیا و حسن خلق و ادب نیکو»؛ (صدوق، همان: ۲۴۰) امیرالمؤمنین علیه السلام: «ثمرة الأدب حسن الخلق.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۷۹)

ب) درباره موضوع علم اخلاق گذشت که این دانش از اعم از صفات و رفتارهای خوب و بد گفتگو می‌کند؛ ولی ادب چون بازتاب امر درونی ستودنی است، پیوسته خواستنی و تحسین برانگیز است. ادب هیچ‌گاه در امور زشت و ناپسند راه ندارد؛ مثلاً گفته نمی‌شود: آداب ظلم، آداب دروغ‌گویی و خیانت! ادب هرگاه در معنای اصلی خود به کار رود، بار ارزشی مثبت و نیکو دارد. در روایات فراوانی ادب به‌طور مطلق جزء کمال، قوام، ارزش وجودی، نیکوترین سجیت، برترین شرافت و سزاواری، مؤثرترین شخصیت و بی‌نظیرترین زینت معرفی شده است.[۱] البته در اصطلاح دوم، اگر این واژه گاهی به بدی و ناشایستگی توصیف می‌گردد، مقصود معنایی است که گاهی محصول پدیده‌های فرهنگی و توافقات جمعی و عادات تقلیدی است.

ج) فضائل و رذائل در اخلاق، ماهیت و ساختاری ثابت دارند؛[۲] ولی ادب در شیوه به‌کارگیری اخلاق به حسب شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی و حتی تحولات اجتماعی و دگرگونی فرهنگ‌ها، اصناف و جنسیت‌های مختلف دستخوش تغییر می‌شود، و به همین جهت در هر حالی زنده، زیبنده، جذاب و تحسین‌برانگیز است؛ هرچند بر پایه‌ها و ملاکات اخلاقی ثابتی استوار است.[۳] از این جهت، ادب در فعل‌های اختیاری‌ای مطرح می‌شود که می‌تواند در قالب‌های مختلفی انجام گیرد؛ آنگاه به کمک عقل، مناسب‌ترین آن شکل‌ها از نظر اخلاقی، فراخور هر شرایط و موقعیتی، حکیمانه گزینش می‌شود. برای نمونه، خوردن یا سخن گفتن به شکل‌ها و شیوه‌های گوناگونی انجام می‌گیرد؛ ولی خوردن مؤدبانه یا

---

۱. دراین‌باره به ترتیب به روایات زیر که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، بنگرید به: «الأدب کمال الرجل»؛ (آمدی، همان: ۱ / ۷۸) «عقل المرء نظامه و أدبه قوامه»؛ (همان: ۲ / ۱۵۲) «الأدب ثمن نفسک»؛ (طبرسی، ۱۴۱۱: ۱۳۹) «الأدب أحسن سجیة»؛ (آمدی، همان: ۱ / ۷۷) «أفضل الشرف الأدب»؛ (همان: ۷۸) «لا حسب أبلغ من الأدب»؛ (کلینی، ۱۳۶۳: ۸ / ۱۹) «لازینة کالآداب.» (آمدی، همان: ۸۲)

۲. درباره بحث نسبیت و اطلاق در ارزش‌های اخلاقی بنگرید به: هولمز، ۱۳۸۲: ۳۳۳؛ مور، ۱۳۸۵: ۳۶۷؛ ریچلر، ۱۳۸۹: ۳۳؛ کیلن و جودیث، ۱۳۸۹: ۱، ۲؛ روبیژک، ۱۳۸۱: ۳۶۵؛ سینگر، ۱۳۸۸: ۳۱؛ واینر، ۱۳۸۵: ۳ / ۲۵۶۹؛ امید، ۱۳۸۸: ۲۵۸، ۲۶۸ و ۵۲۳؛ سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۷۱؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۴۱؛ مطهری، ۱۳۸۷: ۱۳ / ۷۰۵؛ ۲۱ / ۲۲۸، ۲۵۵ و ۴۷۸؛ ۲۲ / ۶۱۲؛ شریف‌زاده، ۱۳۸۳: ۴۱؛ شمالی، ۱۳۸۸: ۵۶؛ اسلامی و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۷۱. تجارت در گذشته به سبب آمیختگی با حرص که رذیله اخلاقی است، منزلتی نداشته است؛ ولی اکنون تجارت در عین حفظ مذموم بودن حرص، به سبب محاسن متعددی که بر آن مترتب شده است و زمینه بهره‌وری گسترده را نسبت به فرد و جامعه ایجاد می‌کند، مقبولیت و پیدا کرده است. (Kreeft, 1999; Kellenberger, 2008)

۳. دراین‌باره ر.ک: مطهری، همان: ۲۱ / ۱۸۵؛ اسلامی، ۱۳۹۰: ۱۳۱؛ هادی، ۱۳۸۹: ۱۷. بی‌عنایتی به تفاوت فوق سبب خلط و همدوش قرار دادن اخلاق و آداب شده است. یکی از نویسندگان نقل می‌کند که در نظر برخی از جامعه‌شاسان، اخلاق جنبه اجتماعی داشته و هیچ نیک و بد اجتماعی بیرون از وجدان جامعه نخواهد بود. چنان‌که در اعتقاد برخی دیگر، قواعد اخلاقی برتر از عادات و رسوم اجتماعی بوده، ثابت می‌باشد. سپس این محقق، خود نظر وسطی را برمی‌گزیند که واسطه میان خلق‌وخوی اجتماعی و اخلاق برترین و ثابت است؛ به‌طوری‌که اخلاق در عین اینکه نقش رهبری و هدایت خود را حفظ می‌کند، ثابت و جاودانه هم نیست و با نیازها و باورهای عمومی جامعه حرکت کرده، تحولی آرام می‌گیرد. آنگاه اسم آن را در فلسفه حقوق «اخلاق والای اجتماعی» می‌نهند. (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۵۹)

سخن از روی ادب شکلی ممتاز دارد. بنابراین در حوزه رفتار، ارزش بیشتر برای ادب خواهد بود، نه اخلاق؛ ارزش این نیست که انسان مثلاً یک سال سکوت اختیار کند و حرف نزند تا صفت صمت را ملکه خود نماید؛ ارزش آن است که در قالبی زیبا و بجا حرف زند و از سکوت هم به نحو نیکو استفاده کند. پس نقش خرد و حکمت در ذات ادب بیش از اخلاق است، چون با محاسبه متغیرها و سنجش شرایط اخلاقی و نتیجه‌گیری حکیمانه صورت می‌گیرد؛ هرچند گاه اجرای ادب به صورت ملکه و عادت درآمده، بدون فکر و تأمل انجام می‌گیرد. والد شیخ بهائی دراین‌باره می‌گوید: «ولاینال [الأدب] إلا بتوقیف العقل، بل بالدّربة و المعاطات، لکن یکون العقل قیماً علیه و سلماً إلیه.»[1] (شهید اول، ۱۴۰۷: ۱۵۹)

نتیجه

ادب، شکل زیبا و هیئت آراسته‌ای است که شایسته است افعال انسان برای نیکویی و ظرافت آن را فراگیرد و در اثر آن کردار آدمی ویژگی‌ای پیدا می‌کند که دیگران را به تمایل و ستودن وامی‌دارد. این امر از یک‌سو در ظاهر، رفتار انسان را از نیکویی و پسند و مقبولیت عمومی بهره‌مند می‌کند و لطافت و گرمی محاسن اخلاق را در جامعه می‌گستراند و از سوی دیگر، انجام پیوسته آداب در نهادینه ساختن فضائل اخلاقی در لایه‌های درونی انسان به صورت ملکات و خوی‌های ثابت و باطنی مؤثر است. پویندگان مسیر تهذیب و پرورش فضائل اخلاقی از آداب کمک می‌گیرند و از برون، زمینه تطهیر و نورانیت درون را فراهم می‌سازند. موضوع ادب تنها رفتار است؛ آن‌هم رفتار ستودنی و نیکو که به حسب شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی و حتی تحولات اجتماعی و دگرگونی فرهنگ‌ها، اصناف و جنسیت‌های مختلف دستخوش تغییر می‌شود، و به همین جهت در هر حالی زنده، زیبنده، جذاب و تحسین‌برانگیز است و از این جهت با اخلاق متفاوت می‌شود. ادب دارای دو اصطلاح است که در معنای نخست، تخلف از آن همیشه نادرست بوده، واگذاشتن آن سبب تباهی هویت اخلاقی و خدشه‌دار شدن شخصیت انسانی می‌شود؛ ولی در اصطلاح دوم، تخلف و انحراف از آدب مستقیماً با کمال و سعادت انسان ارتباط پیدا نمی‌کند؛ هرچند ناشایست و بی‌ادبانه و مخالف با عرف و انس و همبستگی یک جمع به حساب می‌آید.

منابع و مآخذ

۱. *قرآن کریم*.

۲. *نهج‌البلاغه*، ۱۳۷۹، ترجمه فیض علی‌نقی فیض الإسلام، تهران، فقیه.

---

۱. و نیز ر.ک: ماوردی، ۱۴۰۴: ۲۲۶.

۳. آقابزرگ تهرانی، محمدحسن، ۱٤۳۰ ق، *الذریعة إلی تصانیف الشیعة*، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.
٤. آمدی، عبدالواحد، ۱۳۸٦، *غرر الحکم و درر الحکم*، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
٥. آمدی، علی، ۱٤۲٤ ق، *الإحکام فی أصول الأحکام*، بیروت، دار الفکر.
٦. (المنسوب إلی) الإمام الحسن بن علی العسکری، ۱٤۰۹ ق، *التفسیر*، قم، مدرسة الإمام المهدی.
۷. (المنسوب الی) الإمام الرضا، ۱٤۳۰ ق، *الفقه*، بیروت، مؤسسة آل البیت، لإحیاء التراث.
۸. الابطحی، محمدباقر، ۱٤۲۳ ق، *الصحیفة السجادیة الجامعة*، قم، مؤسسة الإمام المهدی.
۹. ابن ابی‌الحدید، عزالدین، ۱۹۸۳ م، *شرح نهج البلاغة*، بیروت، دار مکتبة الحیاة.
۱۰. ابن‌اسحاق السکیت، یعقوب، ۱۳٦٦، *کنز الحفاظ فی کتاب تهذیب الألفاظ*، مشهد، المعاونیة الثقافیة للآستانة الرضویة المقدسة.
۱۱. ابن‌الأثیر، مبارک، ۱٤۲۹ ق، *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*، بیروت، المکتبة العصریة.
۱۲. ابن‌شعبه حرانی، حسن، ۱٤۲۳ ق، *تحف العقول*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۳. ابن‌طاووس، علی، ۱٤۱٦ ق، *الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرة فی السنة*، قم، مکتب الأعلام الإسلامی.
۱٤. ابن‌فارس، احمد، ۱٤۰٤ ق، *معجم مقائیس اللغة*، قم، مکتب الأعلام الإسلامی.
۱٥. ابن‌فهد حلّی، احمد، ۱٤۰۷ ق، *عدة الداعی أو نجاح الساعی*، بیروت، دار المرتضی.
۱٦. ابن‌مسکویه، احمد، ۱۳۷۱، *تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق*، قم، بیدار.
۱۷. ابن‌منظور، محمد، ۱٤۰۸ ق، *لسان العرب*، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.
۱۸. أبی‌فراس، ورام، ۱۳٦۸، *تنبیه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه ورام)*، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۱۹. أحد الحفاظ من أعلام الإمامیة، ۱٤۲٦ ق، *کتاب فی الأخلاق والعرفان*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة.
۲۰. احمدنگری، عبدالنبی، ۱۳۹٥ ق، *جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون (دستور العلماء)*، بیروت، الأعلمی للمطبوعات.
۲۱. إربلی، علی، ۱٤۰٥ ق، *کشف الغمة فی معرفة الأئمة*، بیروت، دارالأضواء.
۲۲. ازدی، محمد، ۱٤۲٦ ق، *جمهرة اللغة*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۲۳. اسکندری، احمد و مصطفی غنانی، ۱۹۱٦ م، *الوسیط فی الأدب العربی و تاریخه*، قاهره، چ ۹.
۲٤. اسلامی، محمدتقی و دیگران، ۱۳۸٦، *اخلاق کاربردی، چالش‌ها و کاوش‌های نوین در اخلاق*

عملی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲۵. اسلامی، محمدتقی، ۱۳۹۰، ***اخلاق اسلامی و کاربست قاعده تسامح در ادله سنن***، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲۶. افندی، مصطفی، بی‌تا، ***کشف الظنون***، ج ۱.

۲۷. امید، مسعود، ۱۳۸۸، ***فلسفه اخلاق در ایران معاصر***، تهران، علم.

۲۸. انیس، ابراهیم، و دیگران، ***المعجم الوسیط***، مصر، دار المعارف، بی‌تا.

۲۹. بریل، لیوی، ۱۳۷۳ ق، ***الأخلاق و علم العادات الأخلاقیة***، ترجمه محمود قاسم و محمد بدوی، مصر، مطبعة مصطفی البابی.

۳۰. بی‌ریا، ناصر و همکاران، ۱۳۷٤، ***روان‌شناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی، ج ۲***، تهران، سمت، ۲ جلدی.

۳۱. تهانوی، محمد علی، ۱٤۲۷ ق، ***کشاف اصطلاحات الفنون***، بیروت، دار المکتبة العلمیة.

۳۲. جرجانی، علی، ۱۳٦٦، ***التعریفات***، تهران، ناصرخسرو.

۳۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، ***ادب توحیدی انبیاء در قرآن***، قم، اسراء.

۳٤. جوهری، اسماعیل، ۱٤۳۰ ق، ***الصحاح***، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.

۳۵. حکیمی، محمدرضا، ۱۳۸٦، ***ادبیات و تعهد در اسلام***، قم، دلیل ما، چ ۱٤.

۳٦. دارمی، عبدالله، ۱٤۲٦ ق، ***سنن الدّارمی***، بیروت، دار الفکر.

۳۷. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۲، ***لغت نامه***، تهران، دانشگاه تهران.

۳۸. دورانت، ویلیام جیمز، ۱۳۸۷، ***تاریخ تمدن***، ترجمه امیرحسین آریان‌پور و دیگران، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۳۹. دینوری، عبدالله ابن‌قتیبته، ۱۳٦۸ ق، ***المعانی الکبیر فی أبیات المعانی***، ج ۲، هند، مجلس دائرةالمعارف العثمانیة، ۳ جلدی.

٤۰. راغب اصفهانی، حسین، ۱٤۱٤ الف، ***تفضیل النشأتین و تحصیل السعادتین***، مشهد، آستان قدس رضوی.

٤۱. ــــــــــــ، بی‌تا، ***معجم مفردات ألفاظ القرآن***، قم، اسماعیلیان.

٤۲. راغب اصفهانی، محمد، ۱٤۱٤ ق ب، ***الذریعة إلی مکارم الشریعة***، قم، شریف رضی.

٤۳. روبیژک، پل، ۱۳۸۱، ***ارزش‌های اخلاقی در عصر علم***، ترجمه نفیسه و محبوبه ساطع.

٤٤. ریچلر، جیمز، ۱۳۸۹، ***فلسفه اخلاق***، ترجمه آرش اخگری، تهران، حکمت.

٤٥. زاکانی، عبیدالله، ١٣٧٤، *أخلاق الأشراف*، تهران، اساطیر.

٤٦. زبیدی، محمد مرتضی، ١٣٨٥ ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالهدایة.

٤٧. زمخشری، محمود، ١٤١٢ ق، *الفائق فی غریب الحدیث*، بیروت، دار الفکر.

٤٨. زمخشری، محمود، بی‌تا، *أساس البلاغه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

٤٩. سبحانی، جعفر، ١٣٨٢، *حسن و قبح عقلی یا پایه‌های اخلاق جاودان*، قم، مؤسسة امام صادق علیه السلام.

٥٠. سبزواری، هادی، ١٣٦٩ ، *شرح منظومه*، تصحیح آیت‌الله حسن‌زاده آملی، قم، ناب، ٥ جلدی.

٥١. سروش، عبدالکریم، ١٣٨٥، *بسط تجربه نبوی*، ج ٥، تهران، صراط.

٥٢. سعدی، مصلح‌الدین، ١٣٨٧، *گلستان*، تهران، خوارزمی.

٥٣. سلار دیلمی، حمزه، ١٤١٤ ق، *المراسم العلویة فی الأحکام النبویة*، قم، المجمع العالمی لأهل البیت علیهم السلام.

٥٤. سینگر، پیتر، *یک جهان: اخلاق جهانی شدن*، ١٣٨٨، ترجمه محمد آزاده، تهران، نی.

٥٥. سیوطی، عبدالرحمن، ١٤٢٩ ق، *الإتقان فی علوم القرآن*، بیروت، دارالفکر.

٥٦. شریف مرتضی، علی، ١٤٠٣ ق، *أمالی السید المرتضی*، ج ٢، قم، مکتبة آیت‌الله مرعشی، ٤ جلدی.

٥٧. شریف‌زاده، بهمن، ١٣٨٣، «نسبت اخلاق از منظر عرفان»، *کتاب نقد*، شماره ٣٠.

٥٨. شمالی، محمدعلی، ١٣٨٨، «نسبیت‌گرایی اخلاقی، نماها و مبناها»، *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، شماره ٤٢.

٥٩. شهید اول (عاملی)، محمد، ١٣٧٩، *الدرة الباهرة من الأصداف الطاهره*، قم، زائر.

٦٠. شیخ مفید، محمد، ١٤١٣ ق الف، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث.

٦١. ـــــــــــ، ١٤١٣ ق ب، *مصنفات الشیخ المفید*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

٦٢. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، ١٣٦٤، *مجموعه مقالات*، قم، نشر دانش اسلامی.

٦٣. صدر، محمد، ١٤١٩ ق، *فقه الأخلاق*، بیروت، دار الأضواء.

٦٤. صدرالدین شیرازی، محمد، بی‌تا، الحکمة المتعالیة، ج ٣، بیروت دار احیاء التراث العربی.

٦٥. طباطبایی، سید محمدحسین، بی‌تا، *حاشیة الکفایة*، قم، نشر کتاب.

٦٦. ـــــــــــ، ١٣٧١، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، اسماعیلیان.

٦٧. ـــــــــــ، ١٤٢٨ ق، *مجموعة رسائل العلامة الطباطبایی*، تحقیق صباح الربیعی، قم، باقیات.

٦٨. طبرسی، حسن، ١٤١١ ق الف، *مکارم الأخلاق*، بیروت، دار البلاغه.

۶۹. طبرسی، علی، ۱٤۱۱ ق ب، ***مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار***، بیروت، مؤسسة الأعلمی.

۷۰. طریحی، فخرالدین، ۱۳۸٤، ***مجمع البحرین***، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۷۱. طوسی، محمد بن حسن، ۱٤۱٤ ق، ***الأمالی***، قم، دار الثقافة.

۷۲. طوسی، محمد نصیرالدین، ۱۳۸۷، ***اخلاق ناصری***، تحقیق مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری، تهران، خوارزمی.

۷۳. عاملی، حسین، ۱٤۰۷ ق، ***نور الحقیقة و نور الحدیقة فی علم الأخلاق***، تحقیق محمد جواد حسینی جلالی، بیروت، النور للمطبوعات.

۷٤. غزالی، محمد، ۱۹۹۵ م، ***میزان العمل***، بیروت، الهلال.

۷۵. ـــــــــــ ، ۲۰۰٤ م، ***إحیاء علوم الدین***، بیروت، الهلال.

۷٦. فراهیدی، خلیل، ۱٤۱٤ ق، ***العین***، تهران، اسوه.

۷۷. فیروزآبادی، محمد، ۱٤۱۵ ق، ***القاموس المحیط***، بیروت، دار الفکر.

۷۸. فیض الإسلام، علی نقی، ترجمه و شرح صحیفه سجادیه.

۷۹. فیض کاشانی، محمد محسن، بی‌تا، ***المحجة البیضاء فی تهذیب الإحیاء***، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۸۰. ـــــــــــ ، ۱۳۹۹ ق، ***الحقائق فی محاسن الأخلاق***، بیروت، دار الکتاب العربی.

۸۱. فیومی، احمد، ۱٤۰۵ ق، ***المصباح المنیر***، قم، دار الهجرة.

۸۲. قرطبی، محمد، ۱٤۲۸ ق، ***الجامع لأحکام القرآن***، بیروت، دار الفکر.

۸۳. قزوینی، حسن، ۱۳۸۰، ***کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء فی علم الأخلاق***، قزوین، حوزه علمیه.

۸٤. قضاعی، محمد، بی‌تا، ***دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشیم***، قم، مکتبة المفید.

۸۵. قمی، علی بن ابراهیم، ۱٤۱۱ ق، ***تفسیر القمی***، بیروت، دار السرور.

۸٦. کاتب، عبدالرحمن، ۱٤۰٦ ق، ***الألفاظ الکتابیة***، بیروت، دار الکتاب العربی.

۸۷. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۹، ***مقدمه علم حقوق***، تهران، انتشار.

۸۸. کراجکی، محمد، ۱٤۰۵ ق، ***کنز الفوائد***، بیروت، دار الأضواء.

۸۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳٦۳، ***الکافی***، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

۹۰. کیلن، ملانی، و جودیث اسمتانا، ۱۳۸۹، ***رشد اخلاقی؛ کتاب راهنما***، قم، ترجمه محمدرضا جهانگیرزاده و دیگران، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۹۱. لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۸۸، ***گوهر مراد***، تهران، سایه.

۹۲. لیثی واسطی، علی، ۱۳۷٦، ***عیون الحکم والمواعظ***، قم، دار الحدیث.

۹۳. ماوردی، علی، ١٤٠٤ ق، ***أدب الدنیا و الدین***، قم، ارومیه.

۹٤. مبارک ابن‌الأثیر، بی‌تا، ***النهایة فی غریب الحدیث والأثر***، بیروت، المکتبة العصریة.

۹۵. مجلسی، محمدباقر، بی‌تا، ***بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار***ﷺ، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.

۹٦. مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۸٦، ***فلسفه اخلاق***، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.

۹۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷، ***مجموعه آثار***، تهران، صدرا.

۹۸. مظفر، محمدرضا، ١٤٠٨ ق، ***المنطق***، قم، بصیرتی.

۹۹. معلوف، لویس، ۱۳۸٦، ***المنجد فی اللغة***، قم، بلاغت.

۱۰۰. مقدسی، محمد و دیگران، ١٤٢٦ ق، ***رسائل إخوان الصفاء و خلان الوفاء***، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

۱۰۱. مور، جورج ادوارد، ۱۳۸۵، ***مبانی اخلاق***، ترجمه غلامحسین توکلی و علی عسگری، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱۰۲. موسوی بجنوردی، محمدکاظم و دیگران، ۱۳۸۷، ***دائرةالمعارف بزرگ اسلامی***، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۱۰۳. نراقی، محمد مهدی، ١٤٠٨ ق، ***جامع السعادات***، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

۱۰٤. هادی، اصغر، ۱۳۸۹، «نقد رویکردهای تفکیک آداب از اخلاق»، ***پژوهش‌نامه اخلاق***، شماره ۱۰.

۱۰۵. هاشمی شاهرودی، محمود و همکاران، ۱۳۸۷، ***فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت***ﷺ، قم، مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی.

۱۰٦. هدایتی، محمد، ۱۳۸۲، ***احیای حیاء***، قم، کوثر غدیر.

۱۰۷. ـــــــــــ، ۱۳۸۵، ***تهذیب اخلاق***، قم، دار الهدی.

۱۰۸. هولمز، رابرت، ۱۳۸۹، ***مبانی فلسفه اخلاق***، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس.

۱۰۹. واینر، فیلیپ پی، ۱۳۸۵، ***فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها***، ترجمه گروهی از مترجمین، تهران، سعاد.

110. J. Kellenberger, 2008, ***Moral Relativism: A Dialogue***, Rawman & little field publishers.

111. Kreeft, Peter, 1999, ***A Refutation of Moral Relativism: Interviews with an Absolutist***, Ignatiuos press.